

# برنامه نوین

در راستای

سازماندهی جنبش ملی - دمکراتیک

همراه با

گفتاری در باره برنامه

فرج مهبیننی (امیر)

## فهرست مطالب

- ۱- گفتاری در باره برنامه ..... صفحه ۲
- ۲- مصاحبه با راه ارانی ..... صفحه ۱۷
- ۳- طرح برنامه ..... صفحه ۴۹

[www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com)

## مسائل بنیادین برنامه‌ها

### سخنرانی در جلسه وسیع اعضاء و کادرهای سازمان

بخش نخست : ضرورت آزاد سازی حزب از قید مسائل فلسفی - مرامی

در برنامه کنونی سازمان ما مسئله مقدم‌تعیین تکلیف با این مسئله است که آیا بار دیگر میخواهیم يك حزب بنیادگرا و قشری بسازیم - حزبی که مبتنی بر يك نظرگاه فلسفی واحد و تغییر ناپذیر است و مسائل فلسفی - وجدانی را جزء برنامه و اساسنامه خود قرار میدهد و بیا قصد داریم حزبی بسازیم غیر بنیادگرا و غیر قشری - یعنی اینکه امور فلسفی - مرامی - وجدانی را اموری مربوط به افراد بدانیم و از امور سیاسی که امور جنب‌باز هستند تفکیک کنیم .

من این مسئله را حدود دو سال پیش در ک - م و بولتن طرح کردم و گفتم بدون اینکه بپذیریم مسائل فلسفی - مرامی باید از مسائل سیاسی تفکیک و از امور حزبی جدا باشند نمیتوان به اندیشه واقع‌انویس دست یافت . ما چه مسلمان باشیم ، چه مسیحی و چه مارکسیست ، چنانچه این مکاتب مذهبی - فلسفی را به صورت امر حزب در بیاوریم جبرا حزب ما بنیادگرا و قشری خواهد بود . امروز همه واقعیات که رویاروی ما هستند با قدرت تمام اثبات میکنند که عمر احزاب قشری و بنیادگرا به پایان رسیده است .

حزبها قشری و بنیادگرا - "از آن جمله " حزب طراز نوین م - ل " باشکست روبرو شدند . فلسفه‌ها در توضیح واقعیات جهان از علم عقب ماندند .

تعصب در دنباله‌روی از مکاتب فلسفی به عقب ماندگی از علم منجر شدند . پافشاری روی اصولی که بصورت ایده‌های مقدس در آمدند عامل فاجعه‌هایی ویرانگر در کشورهای "سوسیالیستی" و در احزاب م - ل شدند . در این زمینه مواردی را مورد توجه قرار میدهیم .

در برنامه‌های گذشته سازمان ما گفته میشود : سازمان ما ، سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است . جهانی‌بینی آن م - ل است و برنامه و خط - مشی آن از طریق انطباق این جهانی‌بینی که یگانه جهان بینی علمی و انقلابی در

گیتی است با شرایط مشخص ایران تعیین میشود. گاهی گفته میشود که در برنامه ما مسائل فلسفی چندان مداخله ندارد ولی همین مطلبی که گفتم و در تعریف سازمان گنجانده شده به اندازه کافی گویا است و مجموع ادبیات ما طی عمر کوتاهمان و مجموع ادبیات سایر احزاب "م. ل. طی عمر طولانی‌اشان، اینرا ثابت می‌کنند که تا چه حد برنامه تابع تقریباً بی اراده فلسفه است. امروز باید از خودمان پرسیم آیا لنینیسم که یکی از ارکان جهان بینی سازمان ما بوده امروز در جای خود برقرار است؟ امروز میتوان لنینیست بود؟ امروز میتوان با لنین دنیا را توضیح داد؟ لنینیسم به چه اعتباری به یک مکتب فلسفی - سیاسی در مقیاس جهانی تبدیل شد؟

یکی از دستاوردهای تئوری لنین که شمولیت جهانی در میان احزاب م. ل. پیدا کرده، تئوری دیکتاتوری پرولتاریاست. بسط و تحکیم این اندیشه برجسته ترین دستاورد تئوری لنین بود. لنین تا بدانجا پیش میرود که مطرح میکند مارکسیست یا سوسیالیست تنها کسی است که دیکتاتوری پرولتاریا را بپذیرد. او اساساً با توسل به همین تئوری با سایر پیغمبران سوسیالیسم مرزبندی میکند.

گمان نمیکنم که نیازی باشد من در باره دیکتاتوری پرولتاریا بی‌ش از آنچه که عملاً رویاروی ماست و به تجربه در می‌یابیم صحبتی بکنم. امروز خود بانیان و مجریان دیکتاتوری پرولتاریا در عمل نقطه پایان بر آن می‌گذارند. امروز متعصب ترین نیروهای طرفدار اعمال دیکتاتوری پرولتاریا درست بسدلیل پافشاری روی این اندیشه و این کیش رسوا و مغلوب شده‌اند. امروز در شوروی، در مجارستان، در آلمان "دموکراتیک" و در سایر کشورهای "سوسیالیستی" اندیشه لزوم تعدد احزاب، اندیشه آزادی احزاب، اندیشه لزوم حرکت دموکراتیک برای دستیابی به سوسیالیسم نیرو میگیرد. امروز مگر عقب مانده ترین و متحجرترین احزاب کمونیست و دیکتاتورهایی نظیر چائوشسکو و آئین گرایانی نظیر کاسترو، هیچ

حزبی در کشورهای "سوسیالیستی" نیست که به خودش باز هم این جرات را بدهد که از تداوم "دیکتاتوری پرولتاریا" سخن بگوید. تجربه هفتاد ساله‌ای که بدست آمده از انقلاب اکتبر به این سو روشن کرده که دیکتاتوری نمی‌تواند از آن پرولتاریا باشد. دیکتاتوری نمی‌تواند از آن مردم باشد، شاید یک دیکتاتوری بتواند در یک دوره خیلی کوتاه از آن مردم باشد و لسانی دیکتاتوری ذاتا چنان روشی است که علیه منافع مردم سمت گیری می‌کند. قدرت را منحصر میکند به کسانی که اهرمهای قدرت دولتی در دست آنهاست و این قدرت مداران علیرغم آرمانهایی که دارند به دلیل فاصله‌ای که با ملت و مردم میگیرند دیر یا زود به اشکال مختلف علیه منافع ملت و مردم اقدام میکنند. تجربه دیکتاتوری بجز این نبوده است. دیکتاتوری جز فساد و تباهی به با نیاورده است.

تحلیل از امپریالیسم و دوران، رکن دیگر تئوریهای عمومیت یافته لنین بوده است. امپریالیسم آخرین مرحله تکامل سرمایه داری، امپریالیسم لیسم مرحله پوسیدگی و بین بست و شکست سرمایه داری، امپریالیسم آستانه سوسیالیسم و ۰۰۰۰ این اندیشه را باز لزومی ندارد که ما در اینجا تشریح کنیم. واقعیت بی‌پایگی کامل آنها را ثابت کرده است. حتی اندیشه‌های کائوتسکی در مورد امپریالیسم و دوران که خود امروز کهنه شده. اندبه مراتب علمی تر از تئوری لنین، امپریالیسم و دوران هستند. امپریالیسمی که آنموقع مطرح میشد مرحله آخر حیات سرمایه‌داری نبود بلکه سرمایه‌داری از آنچه که سوسیالیسم نامیده می‌شد جلوزده و تا امروز هم آینده به رویش باز است. امپریالیسم بعنوان خاصیت سرمایه‌داری پیشرفته که در تحلیل لنین بوده واقعیت پیدانکرد. کشورهای پیوسته شدند هم سرمایه‌داری هم پیشرفته ولی غیر امپریالیست مثل سوئد مثل سوئیس و غیره ۰۰۰ و کشورهای پیدایش شدند بی آنکه سرمایه‌داری پیشرفته باشند دارای گرایشی امپریالیستی هستند. کشورهای که مشخصا ادعای ارزی دارند ادعای توسعه‌طلبی دارند و حتی تئوریهایی درست میکنند کته

مفهوم این تئوریها انقیاد دیگران به سیاست آنهاست. و بدتر از همه در خود "مهدسوسیالیسم" یعنی اتحاد شوروی طی سالیان گرایش امپریالیستی و تجاوز کارانه به اوج رسید. تهی کردن محتوای انترناسیونالیسم و تنزل دادن آن تا حد تئوری انقیاد احزاب کارگری به حزب کمونیست شوروی، تئوری راه رشد غیر سرمایه داری و دفاع سیستماتیک از دیکتاتوریهای جهان سومی، و مجموع تئوریهای توجیه گر پیمان ورشو و مداخلات کشورهای سوسیالیستی به همین گرایش خدمت کرده اند. نمونه دیگری که در تئوریهای حزب کمونیست چین دیده می شود به نوبه خودش در پی آن بود که کل جهان سوم را تیول خود کند. همین امروز نیز محافلی در شوروی زیر علم نواندیشی در پی تبانی با محافل امپریالیستی امریکا هستند و دولت امریکا که یکی از عقب مانده ترین دولتها نسبت به قافله نواندیش است و آشکارا به سیاست زور و ترور و تجاوز متکی است در سیمای کسانی چون یلتسین جز مدیحه گوینی که بر سرنوشت دیگران آماده بزرگترین سازشها هستند چیزی نمی بیند.

آری، امروز هم برخی دولتهای بزرگ سرمایه داری که دارای ارتشهای قوی و بنیه مادی و انسانی بزرگ هستند دارای خاصیت امپریالیستی هستند. ولی این پدیده با تعریف لنینی و با آن توضیحاتی که در آثار لنین آمده دارای تناقضات جدی است. جهان در مجموع خود اکنون دورانی را از سر میگذراند و چشم اندازی را مجسم میکند که نافی دیدگاه لنین پیرامون دوران و روندهای جهانی است.

نظریات لنین در مورد حزب طبقه کارگر و در مورد آزادی و دموکراسی در کشورهای سوسیالیستی، که رکن دیگر نظریات فراگیر وی هستند نیز یا کهنه شدند و یا در عمل بعضا بطلانشان ثابت شد. این نظریات نتوانستند جامعه شوروی و کشورهای سوسیالیستی را به سوی دموکراسی پیش ببرند. در شرایط کنونی دفاع از این نظریات برای متعصب ترین نیروهای لنینیست هم بسیار دشوار است. سیستم تک حزبی و نفی سایر احزاب

چیزی است که حتی چپ افراطی هم به زحمت بتواند از آن دفاع کند. سیستم تک حزبی، رهبری واحد حزبی، حکومت حزب به نیابت مسخریم، مطلق کردن اصالت جمع و حزب و نفی آزادی فرد در حزب و غیره همه در عمل شکست خورده‌اند. باید پرسید هنگامیکه، یک دستگاه فکری ارکانش با بحران و ابطال روبرو میشود چگونه می‌تواند کماکان جهان بینی یک حزب پیشرو باشد؟ کدام سوگند و کدام میثاق وجود دارد که مستقلاً از تغییرات یک نظر، مستقل از حتی بطلان یک نظر، حزبی به آن نظر پای‌بند باشد؟ شك نیست که لنین هدفی جز خدمت به مردم و خوشبختی آنها نداشت و در این راه نیز قهرمانانه رزمید. اما نه او و مارکس پیامبر بودند و نه ما مذهب‌یونی پیرو کیش مارکس و لنین. اگر کسی واقعا مارکس را درک کرده باشد آنگاه میدانند که گذاشتن روی حقایق هزار بار بیشتر از در برخی از اصول نظری وی در تضاد با مکتب معنوی او قرار دارد.

از لنین به سوی مارکس که برویم یا پدیده‌های مشابهی روبرو می‌شویم. در اندیشه مارکس، در سیستم تفکر مارکس بسیاری از آن عناصر که در مقیاس قرن نوزده پیش‌برنده بودند امروز دیگر جنبه علمی ندارند، برخی تنها در حد علم آن زمان بودند، برخی زیر تاثیر شرایط سیاسی آن زمان بودند، و بسیاری هم آن زمان درست بودند و امروز کهنه‌اند، هم در عرصه فلسفه هم در عرصه نگرش تاریخی و هم در عرصه سیاست. آرمان سوسیالیسم، آرمان خوشبختی رنجبران و رهائی بشر از استثمار و ستم و تبعیض، درک جهان متحول و رو به تکامل و کوشش پیگیر برای تکیه بر علم، اینها البته هیچگاه کهنه نمیشود و امروز و فردا نیز بیانگر تلاش پیشرو و سازنده برای بهسازی زندگی بشر است.

اقتصاد را در نظر بگیریم. مارکسیستها، دست کم مارکسیست‌های ایران اینگونه آموزش دیدند که سود ناشی از ارزش اضافی است و ارزش اضافی ناشی از کار اضافی است و ارزش و سود همه سرچشمه میگیرد از سرمایه متغیر و سرمایه متغیر نیز شامل مزدی است که به کار

داده میشود، در برابر سرمایه ثابت که شامل زمین و کارخانه‌ها و موسسات تولیدی میشود، از نظر تئوری، سرمایه ثابت زاینده ارزش و ارزش اضافی و سود نبود. بهمین دلیل حتی این اندیشه مطرح بود که هر چقدر سرمایه متغیر نسبت به سرمایه ثابت بیشتر باشد امکان بدست آوردن ارزش اضافی و سود برای سرمایه‌دار و صاحب موسسه تولیدی بیشتر خواهد بود. این یکی از تئوریهای پایه‌ای در اقتصاد کلاسیک مارکسیستی بوده است که در نیمه اول قرن نوزدهم پایه‌گذاری شد. امروز وضعیت دگرگون شده است. هر کسی میتواند بچشم خود ببیند که هر چقدر کارخانه مدرنتر و مجهزتر باشد بطور نسبی شمار کارگران و کارکنان آن کمتر میشود، مقدار سرمایه متغیر پائین‌تر می‌آید و در عوض بازده کارخانه و سود کارخانه دار افزایش می‌یابد. امروز کارخانه‌هایی که معکوس آن تئوری را عمل میکنند سودآورترین کارخانه‌ها هستند و کارکنان آنها نیز مرفه‌تر هستند. چگونه میشود باز با آن تئوری این اقتصاد را توضیح داد؟ آن تئوری که انعکاس مناسبات خشن و عقب‌مانده آن روزگار بود امروز دیگر کهنه شده است.

این تئوری در زمان خود، بسود زحمتکشان کار کرد داشت و تاثیرات درستی بر جای میگذاشت، همانطوریکه قانون جاذبه نیوتن هم در عصر خود درست و پاسخگو بود و کم‌کم کرد. ولی امروز اگر روی کشف نیوتن یافشاری شود و تلاش شود که در ظرفیت همان علم به شناخت جهان بپردازیم جبراً در موضع ضد علم قرار میگیریم.

در عرصه فلسفه نیز مسائل مشابهی هست. منطق تکیه بر علم و اتکاء به اصل تغییر و تحول و تکامل در پدیده‌ها که در دیالکتیک تجسس می‌یافت و همه درست بود. ولی در دیالکتیک چه چیزی بیش از همه مورد تاکید بود؟ تضاد. گفته میشود که تضاد عامل حرکت است، تضاد عامل تکامل است، تضاد عامل حیات است و غیره و غیره. تاکید فلسفه بر پدیده تضاد به جایی رسید که لنین دیالکتیک را در تضاد خلاصه میکند و میگوید دیالکتیک عبارت از مطالعه تضاد در بطن اشیاء است. در ذهن لنین



دیالکتیک عبارت است از مطالعه تضاد در بطن اشیاء است. در ذهن‌لنبن تضاد در دیالکتیک مطلق میشود. این اصل آیا با مجموع شناخت علمی امروز انطباق دارد یا نه؟ مگر در همان زمانی که تضاد بعنوان عام‌اصل حرکت شناخته میشود، گفته نمیشد که دو وجه تضاد باید در چارچوب یک واحد مرتبط بوده و وحدت داشته باشند تا یک پدیده را بسازند؟ اگر همپیوندی ارتباط و وحدت دو وجه تضاد را قطع کنیم آنوقت این تضاد منعی-تواند منشاء حرکتی بشود و این واقعیت مورد تأیید دیالکتیک است. پس اگر ارتباط، اتحاد و بهم پیوستگی وجوه متضاد هم‌لازمه حرکت است چگونه میتوان اینهمه بر تضاد بعنوان عامل حرکت تکیه کرد؟ آیا نه این است که هم تضاد عامل حرکت است و هم وحدت. هم تضاد عامل حرکت است و هم ارتباط و اتحاد؟ در همان چهار چوب دیالکتیک، آشکار است که نه تضاد بدون وحدت و نه وحدت بدون تضاد، نه وجود دارند. و نه میتوانند باعث حرکت شوند. مبالغه در نقش تضاد بگمان من، ناشی از تأثیر سیاست‌شنان آن روزگار بوده است. سیاستی که منجمله برای بسیج زحمتکشان علیه بهره‌کشان نیازمند تکیه تشدید روی تضاد بود و همین را به فلسفه میکشاند. نظر به اینکه فلسفه مارکسیسم در شرایط تقابل شدید و وحشیانه کار و سرمایه تکوین پیدا کرد و نظر به اینکه مارکس جانبدارانه قصد داشت چنان مکتبی ایجاد بکند که این مکتب پرچم‌هایی توده‌های ستم‌دیده بشود همه فلسفه و منطق و سیاست آنروزگار رنگ‌تند تضاد و تقابل و نبرد و انقلاب بخود گرفتند و اصل تضاد در دیالکتیک جذابیت ویژه‌ای پیدا کرد. این گرایش مارکسیسم را برآن میداشت تا به تضاد شناسی و تضادگرایی در فلسفه و سیاست روی آورد. این تضادگرایی در تداوم خود تا اعماق احزاب کمونیست کشیده شد و سرانجام به جایی رسید که رهبری مخالف فکری خودش را نمایندنده مستقیم طبقه متخاصم سرمایه‌دار معرفی کرده و به سرکوب وی برخاست. خلاصه کلام اگر دو وجه تضاد بدون اتحاد نمیتواند منشاء هیچ حرکتی بشوند، چگونه نمی‌شود نتیجه

گرفت که وحدت نیز همچون تضاد عامل حرکت است ؟ چگونه نمیشود نتیجه گرفت که در سازمان ما اگر این تضادهائی که اکنون وجود دارند به وحدت روی برنامه ای برسند سازمان ما بسیار حرکتش عالیتر و بهتر میشود ؟ چگونه نمیشود دید که تشدید تضادها و انبوهی تضادها سازمان ما را فلج کرده است ؟ وقتی که نگرشی حرکت و تحول و تکامل را فقط مربوط میکند به تضاد، عنصر وحدت و اتحاد و ارتباط در میان نیروهای مختلف را در نظر نمیگیرد . آنوقت قادر نیست که علاوه بر منافع طبقات ، منافع ملت را هم در نظر بگیرد . قادر نیست همبستگیهای جهان متضاد را درک کند و بجای سیاست ستیز و جنگ ، سیاست صلح و پیشرفت را در مقیاس جهان مورد دفاع قرار دهد . چنین نگرشی قادر نیست که در عین مشاهده تضادهای جهان سوم با دولتهای مقتدر سرمایه دار ، همبستگی ها و ضرورت مبرم همکاری آنها را در یابد . زیر تاثیر فلسفه تضاد است که احزاب کمونیست در سال ۶۹-۶۰-۵۷ استادی را تدوین میکنند که به خشن ترین گونه تنش آفرین است و بسر بلوک بندی نظامی عملی میگذارند . دنیا را تقسیم میکنند به دو بلوک متخاصم و میگویند هیچ نیرویی نمی تواند مستقل از این بلوک بندی باشد . آنوقت سیاست خارجی کشورهای "سوسیالیستی" بر همین پایه استوار میشود ، و به سیاستی تبدیل میشود که به خودش اجازه میدهد تحت عنوان دفاع از خود ، تا دندان به سلاحهای اتمی مجهز شود و دست به دست ناتو جهان را در آستانه جنگ اتمی قرار دهند . آیا اصول فلسفه می پذیرد کسی برای دفاع از خودش نارنجک در این جمع پرتاب کنند ؟ بخاطر دفاع از خودش اجازه دارد بمب اتمی در دنیا منفجر کند ؟ این کدام دفاع است ؟ این کدام فلسفه صلح است ؟ این فلسفه جنگ است . فلسفه تضاد نمی تواند به فلسفه جنگ نرسد و این کیبوترهای صلحی که امروز می کشند با دو بال پرچم آمریکا و شوروی و شاخه زیتون در منقار افسانه است . ما یک عقاب جنگ می شناسیم با دو بال مذکور که در منقار تاکنون به جز بمبهای اتمی نداشته است . حقانیت نیروهای نواندیش کشورهای بلوک شرق عمدتاً در تلاش برای پایان دادن به همین اوضاع است .

به تئوری دیکتاتوری پرولتاریا برگردیم. مارکس نیز در مواردی دیکتاتور  
ری پرولتاریا را بعنوان شیوه استقرار رژیم سوسیالیستی مطرح میکند، لنین در  
دولت و انقلاب بخش عمده گفته‌هایش بر اظهارات مارکس و انگلس متکی است.  
تجربه‌ای که نفی میکند نظریات لنین را در مورد دیکتاتوری پرولتاریا، اظهارات  
مارکس را هم در این زمینه نفی میکند.

مارکسیسم در راستای تلاش برای برانگیختن مردم علیه استثمار وستم‌دچار  
یکجانبه‌نگری میشود و به این نتیجه میرسد که علوم اجتماعی باید جانبدار انصاف  
و اقلیت‌ها باشند. اینهم به یک رکن نگرش م. ل. تبدیل شد.  
آیا شناخت جانبدارانه می‌تواند علم باشد؟ در هر یک از رشته‌های علوم،  
زمانی دانشمندان به شناخت واقعیت میرسند که بتوانند لااقل در رابطه  
با همان موضوع مورد مطالعه بر پیشداوریها غلبه بکنند، ارتباط مستقیم و  
بی طرفانه با واقعیت برقرار کنند و واقعیت را آنچنان که هست توضیح  
دهند. علم شناخت روابط واقعی بین پدیده‌هاست، که جبراً مستلزم  
بیطرفی است. اگر علوم اجتماعی هم علم هستند (که هستند) باید تابع  
همان قانونمندی‌هایی باشند که رشته‌های علمی را در بر میگیرد. نتیجه  
تفکری که جاتیداری را در برخورد علوم اجتماعی با واقعیت‌های حسی  
شناخت خود تجویز میکند به کجا میکشد؟ نتیجه این تفکر به اینجا  
میکشد که نمونه‌وار وقتی می‌خواهیم راجع به کشورهای سوسیالیستی  
پژوهش و قضاوت کنیم باید خوبیها را جستجو کنیم و وقتی به کشورهای  
غربی می‌رسیم با این پیشداوری شروع به کار می‌کنیم که اینها بدند و ما  
باید بدیها را در اینها کشف کنیم. حاصل کار چه میشود؟ حاصل کار این  
است که حتی در سیستم اقتصادی-اجتماعی کشوری مثل سوئد قبل از اوجگیری  
موج نو اندیشی کمتر موارد مثبتی بتوانند کشف کنند، و در عوض آنرا غرق در  
تضادهای امپریالیستی به تصور آورند. در حالیکه صدها هزار صفحه سیاه کردند  
اندر اوصاف پیشرفت اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی و اخلاقی کشورهای شرق.  
بعداً خود آنها خط بطلان بر روی آن کاغذها کشیدند. برخورد جانبدارانه

که خود بر همان فلسفه تضاد منکی است ، افراد را ناچار میکند که همه را به سیاه و سفید تقسیم کنند ، مارکس را در مقابل هگل ، لنین را در مقابل کائوتسکی ، پاولوف را در مقابل فروید ، گورکئی را در مقابل کافکا ، برشت را در مقابل بکت ، و در نهایت ، مارکسیسم و احزاب کمونیستی و کشورهای بلوک شرق را در مقابل عالم قرار دهند و بخش اعظم بشریت را بر سر دوراهی پذیرش این یا آن بلوک بگذارند . تمام کتابهای اقتصادی به اصطلاح مارکسیستی که می خوانید همه و همه رونویسی ناشیانه ای از کاپیتال و تکرار ملال آور مسایل کهنه شده است . اقتصاد ، جامعه شناسی ، روانشناسی و تاریخ شناسی رایج آمیزه ای از جعل و خرافات است .

آیا بر خور دغیر جانبدارانه علوم اجتماعی منجر به بر خور دغیر جانبدارانه با توده های مردم میشود ؟ خیر ، اگر ما بپذیریم که شناخت واقعیت و دستیابی به حقیقت همواره به سود مردم است ، در آن صورت علوم اجتماعی هم وقتی بیطرفانه بروند پیراغ واقعیت ، حقیقتی را که به آن دست می یابند به سود مردم است . علم طرفدار شناخت واقعیت و دستیابی به حقیقت است . منافع مردم نمیتواند بر ضد این خواست علم باشد .

از سوی دیگر بی طرفی در شناخت واقعیت بلیما جانبداری در استفاده از نتایج علوم و نتایج شناخت ها همراه باشد این است آنچه میتواند مورد دفاع ما قرار گیرد . علوم اجتماعی باید بیطرفانه واقعیت را بشناسند مثل علوم طبیعی ، ولی دستاوردهای خودشان را جانبدارانه به سود مردم بکار بگیرند . بسود صلح و پیشرفت و سازندگی و بهروزی بشریت ، باید جوامع به اصطلاح سوسیالیستی و سرمایه داری را بیطرفانه بررسی کرد و خوب و بد هر يك را باز شناخت ، آنگاه آنچه را که بمنود مردم است ، در هر کجا کنه تجربه شده جذب کرد و بکار گرفت .

رکن دیگر اندیشه مارکسیستی تکیه آن بر این اصل است که : فلسفه و بینش ما علمی است و حرف آخر را هم علم میزند . اگر ما به این حکم واقعا وفادار باشیم ، قبل از همه باید بپذیریم که خود فلسفه هم يك علم

است و باید مانند دیگر علوم در شناخت واقعیت آزاد باشد .  
 ما چرا حکومت کلیسا و شیوه تفتیش عقاید در قرون وسطی را محکوم میکنیم ؟  
 چرا اقدامات دیکتاتور منشا نه را در زمان رژیم شاه و زمان رژیم کنونی  
 محکوم میکنیم ؟ اینها مانع ایجاد میکنند از جمله در برابر شناخت آزادانه  
 واقعیت ، در برابر سیر آزادانه اندیشه . دیکتاتورها میگویند باید آنگونه  
 که من میگویم فکر کنید . در اینجا حق داری بشناسی و در اینجا حق نداری  
 بشناسی . در این مورد حق داری بیان کنی و در آن مورد حق نداری . علم و  
 هنر و ادبیات نیاز به آزادی دارند . آنجا که آزادی نبود شود آنها بنسب  
 مشکلات مرگ آور و روبرو میشوند . مارکسیستها اینرا می پذیرند که بیشترین  
 آزادی را به علم بدهند اما اگر قبول داریم که پاولفها و انیشتینها با طرز  
 تفکرهای خاص خودشان حق دارند بدون هر گونه ممانعتی به کشف حقایق  
 بپردازند ، و اگر قبول داریم که فلسفه هم یک علم است ، پس چگونه برای  
 فلاسفه این حق را قائل نیستیم که با آزادی بروند حقایق فلسفی را بشناسند .  
 سند ؟ چرا سارتر و راسل حق نداشته باشند آزادانه به شناخت واقعیت  
 بپردازند و علیه مارکس بنویسند ؟ چرا ما حق نداریم به همان آزادی که  
 نظرات مارکس را می خوانیم نظرات سارتر و راسل را بخوانیم ؟ اگر فلسفه  
 علم است چرا منع میشود ؟ اگر شما نمی توانید بگوئید که فلان رشته  
 شناخت در علم ممنوع ، چطور می توانید بگوئید که فلان رشته شناخت در  
 فلسفه ممنوع ؟ مگر کشف همین پدیده که تضاد یکی از عوامل حرکت است  
 خودش یک قاعده علمی نیست ؟ مگر همانهایی که بیطرفانه به شناخت  
 واقعیت پرداختند این نتیجه را بدست نیاوردند ؟ ما چگونه می توانیم  
 جلوی تدقیق و تکمیل و حتی تغییر این اصل سد ایجاد کنیم ؟ ما حق نیستیم  
 حزبی ، دولتی درست بکنیم که قدرت سیاسی را در خدمت تحمیل یک فلسفه و مذهب  
 قرار دهیم و یا آزادی را در فعالیت علمی ، هنری ، ادبی ، فلسفی و غیره محدود کند .  
 مثل رژیم امر و ایران ، موسیقی ممنوع ، هنرهای زیبای ممنوع ، نمایش ممنوع ، مجسمه  
 سازی ممنوع ، مارکس ممنوع و غیره . اگر نمی خواهیم به این ترتیب برخورد کنیم ،

اگر نمی‌خواهیم مثل امروز جمهوری اسلامی داروین را ممنوع کنیم، اگر نمی‌خواهیم بگوئیم داروین ممنوع نمی‌توانیم بگوئیم کانت و هگل و فیخته و سارتر ممنوع. نمی‌توانیم بگوئیم کامو و کافکا و بکت ممنوع. نمی‌توانیم بگوئیم که پاولف در برابر فریاد، برشت در برابر بکت، مارکس در برابر هگل و غیره.

ممنوع بودن کائوتسکی و ترتسکی و سولژنیتسین در شوروی، روی دیگر سکه ممنوع شدن مارکس و داروین در ایران است. ما اگر اعتقاد داریم که فلسفه ما علم است باید همان آزادی را برای شناخت فلسفه قائل باشیم که برای شناخت هر علمی، ولی اگر بگوئید که در عرصه فلسفه آزادی شناخت ممنوع، آنوقت دیگر ما نباید بگوئیم که فلسفه مان علمی یا جزئی از علم است. ما بایست فروتنانه ادعا نکنیم که مذهب نوینی پدید آورده‌ایم، مذهبی که این بار خدایش در آسمانها نیست بلکه روی زمین است. کسی که انتظار دارد از قرن نوزدهم برای قرن ۲۱ و ۲۰ برنامه و خط مشی تعیین کند و همه چیز را پیش بینی کند، چه تفاوتی با یک مذهبی قشری دارد؟ این جز اعتقاد مخلصانه به یک پیامبر چیز دیگری نیست و چنین کیشی جز یک مذهب هیچ چیز نیست و حزبی که بر این اساس بنا شده جز یک حزب بنیادگرا و قشری، حزبی که فقط شمشیر میکشد و وسط گروه‌های اجتماعی و تفکیک میکند و مرز می‌کشد و فقط تضاد پڑو می‌کند و اختلاف پڑو می‌کند، نمی‌تواند باشد. بیان این عقاید البته بهیچ وجه نافی این واقعیت نیست که مارکس در تکامل اندیشه مردم و اندیشه مردمی و ارائه تصویر روشنتری از عدالت اجتماعی زیر عنوان سوسیالیسم نقش برجسته‌ای داشته و به عنوان یک انسان حقیقتاً فرزانه بود. او هیچگاه غرضی جز خدمت به توده‌های مردم نداشت و شخصاً هم هیچگاه ادعا نکرد که افکار من جاودانه هستند یا مکتب من جاودانه است. ولی چنین چیزی را دیگران گفتند. اینجا نکته بسیار مهمی نهفته است. تنها هنگامی که اندیشه‌های معینی با منافع دگم و تغییرناپذیر و متعصبانه گروه معین یا ملت معینی گره می‌خورد آن موقع است که آن نیرو متعصبانه تلاش میکند تا همیشه اندیشه‌ها را ثابت و ابدی کند.

دستگاه اندیشگی مارکس که توسط لنین بگونه‌ای بسیار دگماتیسمی درآمده در چارچوب انقلاب اکتبر محصور شده و بصورت دولت شوروی مجسم گردید. مناسبانه به این ترتیب شد که دولت شوروی نه تنها منافع خودش را با جامد بودن و ثابت بودن ولا تغییر بودن - ل در پیوندی دید بلکه برای اعمال هژمونیکش نیاز داشت که همین تعصب و همین جمود را مورد تاکید قرار داده و تداوم بدهد. اگر لنین به بت تبدیل میشد این نیاز ویژه یک دولت مقتدر بود، و نیاز یک دیکتاتور مقتدر چون استالین و جانیسنان هژمونیکست و بورکرات وی که جامعه شوروی را غرق در بحران همه جانبه کردند. نکته آخری که می‌خواهم در راستای توضیح ضرورت تفکیک مسایل فلسفی - مذهبی از امور حزبی و دولتی به آن اشاره کنم، ارتباط میان رشد علم و فن و ساختارهای ایدئولوژیک، ارتباط میان تکنولوژی شناخت و خودشناخت است. نیاز به توضیح زیاد نیست که متناسب با رشد علم و فن و رشد تکنولوژی شناخت تغییر و تحول و تکامل شناخت شتاب بیشتری می‌گیرد. تحرك شناخت جبرائبات نگرشهای ایدئولوژیک را کمتر و پویایی باورها را بیشتر میکند. مثلاً اگر بدلیل ضعف علم و فن و تکنولوژی شناخت، هزارها سال طول کشید تا شکل زمین کشف شد، با رشد علوم و تکنولوژی شناخت، تنهائی دوسده اخیر شکل کهکشانها و خاصیت الکترون و پروتون شناخته شد. تناسبی جدی وجود دارد میان آهنگ رشد تکنولوژی و میزان تحرك و تکاپوی شناخت، از آنجمله شناختهای فلسفی و ایدئولوژیک. چرا ارسطو دوهزار سال دوام می‌آورد و هگل کمتر از یک قرن و سارتر کمتر از آن؟ چرا هنر مصر هزاران سال یکنواخت میماند و هنر رنسانس بسرعت دگرگون میشود و هنر قرن ۲۰ مدام فرم عوض میکند و با سرعت گیج‌کننده به کشف‌های جدید نایل میشود؟ چرا شعر فارسی طی هزار سال کمابیش قالب سنتی را حفظ میکند ولی طی ۵۰ سال شعر نو به صدها کشف نایل میشود و هزاران تنوع عرضه میکند؟ اینهمه ارتباط تنگاتنگی با تکامل بنیانهای مادی جامعه و با رشد تکنولوژی دارد. پیشروترین فلسفه‌ها و ایدئولوژیها، در یک جهت

اساسی بازتاب دهنده میزان رشد و تکامل بنیانهای مادی جامعه و میزان تکامل علم و فن هستند. امروزه با گسترش بیسابقه تکنولوژی و علوم این تصور که کسی از قرن نوزدهم قادر است همه حقایق قرن بیست و بیست و یک را پیش بینی کند خرافات است. دفاع از آرمانهای مارکس یک چیز است و این تصور که مارکس - لنین یا هر قهرمان دیگری قادر است واقعیت امروز را از آن زمان پیشگوئی کند چیز دیگری است. چرا در دوره ما و در دهه های اخیر فلاسفه بزرگ غایبند؟ چند فیلسوف بزرگ را می شناسید؟ چند مکتب فلسفی پر هیاهو را در دوران معاصر می شناسید؟ ما وقتی به قرنهای هفده و هیجده و نوزده مینگریم می بینیم تراکمی است از فلاسفه که هر کدا - نشان به تنهائی غولی هستند. امروز از شمار این فلاسفه بسیار کاسته شد و از اعتبار و عظمت آنها نیز بسیار کاسته شد. چرا؟ برای اینکه امروز جامعه کمتر به آنگونه فیلسوفها نیاز پیدا میکنند. امروز عصر آن فلاسفهها و فیلسوفها و عصر سیطره فلسفه بر علوم تقریبا به پایان رسیده است. به همین خاطر است که آن فلاسفه قدر قدرت غایبند. در یک دوره ای مذهب سیطره مطلق داشت بر شناخت بشری، در یک دوره طولانی بخصوص در قرون وسطی مذهب بر شناخت سیطره داشت و علم و همه مکاتب ادبی و هنری زیر سیطره مذهب قرار داشتند. ولی بعدا فلاسفه بصورت جانشینان پیامبران در می آیند، بخصوص از قرن هفدهم به بعد. طی دو سه قرن کهکشانی از غولهای فلسفه پدیدار میشود. و اینها هر کدا نشان در عرصه های دستاوردهای بزرگی برای علم بشری داشتند. ولی هر یک می - کوشیدند دنیا را بگونه ای ترسیم و تفسیر کنند. این دوران میتوان میگفت عصر سیطره فلسفه بر همه رشته های شناخت است. در این دوران مذهب بشدت عقب نشینی میکند. اما با تکامل تمدن و تکنولوژی، بخصوص در قرن ۲۰ سیطره فلسفه نیز رو به افول میگذارد. امروز علم نمیتواند زیر سیطره فلسفه باقی بماند. برای اینکه تکنولوژی شناخت آنقدر گسترش یافت که کمتر به جمع بندهای صوری و کلی نیاز می یابد. فلسفه نیز نمی تواند



شکل فراگیر قبلی را حفظ کنند • این روند واقعی در شناخت است • اگر  
بگونه‌ای این روند را باور کنیم آنگاه بسیار دشوار خواهد بود که باز هم به  
دفاع از سیطره فلسفه معینی بر علم و هنر بر آئیم و یا در پی تحمیل  
فلسفه‌ای به مردم باشیم • البته ما بصورت فردی مجاز هستیم که به فلسفه  
معینی عمیقا پایبند باشیم • اما تبدیل این فلسفه به امر حزب کاری نیست  
که در آن حقانیت باشد • حزب باید سیاسی باشد و باید بتواند پایپساق  
رشد تکنولوژی و علم شناخت‌های سیاسی خود را تکامل دهد • فلسفی و یا  
مذهبی کردن حزب مغایر این ضرورت است •

www.iran-archive.com

## بخش دوم: چگونه حزبی ایجاد کنیم؟

آیا صرف جدا کردن مسائل فلسفی - مرامی از برنامه و کنار گذاشتن آنها بعنوان امور حزبی همه مسائل ما را حل میکند؟ آیا اگر آنچه را که جنبه فلسفی - مرامی در برنامه‌های قبلی داشتند حذف کنیم کافیتست و میتوانست برنامه حزبی باشد که به نیازهای شرایط کنونی می‌بایست پاسخ بدهد؟ پاسخ به این سؤال منفی است. کنار گذاشتن مسائل فلسفی - مرامی از امور حزبی تنها نقطه شروع هست و نه شرط کافی برای نوسازی سازمان و ایجاد یک جنبش متناسب با شرایط کنونی؛ بسیاری از اصول پایه‌ای برنامه ما باید تغییر کند. جنبشی که امروز جامعه ما به آن نیاز دارد باید دارای ماهیت و هویت تازه باشد؛ مجموعه مناسباتش با نیروهای ملی و بین‌المللی بگونه‌ای نوین بازسازی شود. جنبشی که من هم بعنوان یک کادر جنبش فدائیان در پی ایجاد آن هستم جنبش نوینی است. جنبشی است ملی، دمکراتیک با آرمانخواهی عدالت اجتماعی و سوسیالیسم. در ضمن من بهیچوجه قصد ندارم بر سر میراث و تاریخ و نام و عنوان وارد منازعه شوم. ما به اندیشه و مرام دیگران احترام میگذاریم. جنبشی که فکر میکنم باید پی‌ریزی شود بر سه رکن ملی بودن، دمکراتیک بودن و خواهان عدالت اجتماعی و سوسیالیسم بودن استوار است. هر کدام از این خصوصیات نیز همراه هستند با یک برداشت متفاوت با آنچه که در جنبش چپ رایج شد. حزب ملی و دمکراتیک با آرمانخواهی عدالت و سوسیالیسم چگونه حزبی است؟ برای توضیح این حزب مهمتر از همه توضیح همین اهداف است. مسئله اول خصلت ملی جنبش ماست. منظور از جنبش ملی متعلق شدن آن به یکی از ملیتهای ساکن ایران نیست، یا منظور حل کردن ملیتهای مختلف در یک ملت واحد نیست. منظور اینست که جنبش نوین تمام سیاستهای خود را در خدمت آزادی، آبادی، پیشرفت و عدالت در ایران قرار میدهد و همه مناسبات خود را با دیگر نیروها تابع همین جبهه‌گیری ملی میکند. شك نیست که دفاع از مسایل عموم بشری و دفاع از حقوق بشر و حقوق دمکراتیک سایر خلقها جزء تفکیک‌ناپذیر برنامه و سیاست ماست.

آیا ما قبل از این ملی نبودیم؟ بودیم. آیا در جهت منافع ملی مبارزه نکردیم؟ کردیم. اما در آن ملی بودن و در آن مبارزه، انحرافات، ناراحتیها، ناپیگیریها و بعضی مواقع کوتاهیهای بسیار جدی وجود داشت که ناشی از يك تفکر معین در ارتباط منافع ملی و بین المللی و یا باصطلاح "انترناسیونالیستی" بود. ما اندیشه‌ای بعنوان انترناسیونالیزم پرولتری "را راهنمای خودمان قرار می‌دادیم و معمولا می‌نوشتیم که میهن پرستی و انترناسیونالیزم دورکن تفکر ما هستند و ما نیروی خود را با چنین روحیه‌ای می‌پرورانیم. اما آن انترناسیونالیزمی "که ما می‌شناختیم و گمان داشتیم که درست است با دفاع پیگیرانه از منافع ملی، انطباق نداشت. در بسیاری از عرصه‌ها منافع ملی تحت الشعاع آن تفکر قرار می‌گرفتند و متأسفانه آن تفکر قادر نبود که در آن عرصه‌ها حقانیت خود را اثبات کند، یعنی واقعی نبود. برای مثال این تفکر در سیاست خارجی از سیاستهای مصدق که میخواست از تضادهای بین المللی هم به سود منافع ایران بهره گیرد، حمایت نمی‌کرد، این نگرش در در بطن جنبش عدم تعهد، دنبال نوعی تعهد بسود بلوک شرق میگشت. نیروهایی را مایل نبود در این جنبش بمانند و نیروهایی را میخواست به سمت معینی متمایل کند. مایل بود جنبش عدم تعهد در رابطه با دو بلوک متخاصم که تحت عنوان "نئونیالیسم" و "امپریالیسم" در مقابل هم صف آرایی کردند: در همه موارد بسود یکی و علیه دیگری باشد. گویا جهان‌دز واقع به دو صف خیر و شر تقسیم شده بنام شرق و غرب و باید فقط از يك بلوک که شرق است در مقابل يك بلوک که غرب است دفاع کرد. این تفکر برخی از نیروهای چپ را به آنجا میکشاند که بر سر بسیاری مسایل بسا اوقسات بجای محاسبه دقیق منافع ملی، منافع آنچه را که "انترناسیونالیزم" نامیده میشد در نظر بگیرند و از آن دفاع کنند. اقتصاد را در نظر بگیرید. ذوب آهن اصفهان را يك بلوک ایجاد میکند و نیروی متعلق به بلوک دیگر ذوب آهن دیگری ایجاد میکند. این دو ذوب آهن یکی خوب معرفی میشود، دیگری بد، بدون اینکه هیچ تحلیلی ارائه شود که تکنولوژی کدامیک پیشرفته‌تر است و چرا یکی خوب است دیگری زیان‌آور.

قبل از اینکه تحلیل شود که کارخانه باید ارزانتر از همه برایمان تمام شود و تکنولوژی اش از همه پیشرفته‌تر باشد، این محاسبه می‌شد که ایسن کارخانه باید از جای‌معینی خریداری شود • چرا چون اگر از غرب خریداری شود وابستگی ایجاد می‌کند • در مورد مبادلات اقتصادی ، روابط اقتصادی و هرکدام از این عرصه‌ها که در نظر بگیرید برخی نیروها افراط‌گرا موضع یکجانبه داشتند برای آنها قبل از اینکه این موضوع مطرح شود که ما ایرانیها به چه ترتیبی می‌خواهیم تکنولوژی پیشرفته را به کشور خودمان وارد کنیم، و بدون اینکه در نظر بگیرند که بسیاری از آن تکنولوژیها را تنها غرب میتواند بدهد بطور یکجانبه این مسئله مطرح بود که مناسبات اقتصادی با يك طرف برقرار شود و بايك طرف در بهترین حالت تضعیف شود • چنین تفکری قادر نبود درك کند که برای ما این ثانویه است که معامله ما با کیست و اول آن است که آنچه معامله میشود چیست و چه کمکی بمان می‌کند • می‌بینیم "انترناسیونالیزم" صرفاً وسیله دفاع از يك بلوك در برابر بلوك دیگر میشود • گاهی چنان افراط صورت می‌گرفت که گفته میشد بدلیل بیکاری در ایران و عقب بودن اقتصاد کشور اگر کارخانه‌هایی که کارگر بیشتری را به کار می‌گیرند در ایران مستقر شود بسود ماست • ولی این يك توجیه عقب‌مانده بود چرا که اگر تکنولوژی پیشرفته بکار گرفته میشد بسود ما بود •

در عرصه سیاست بین المللی این موضوع بشکل مبالغه آمیزینزی امتداد پیدا میکرد • منافع ملی ما بعنوان کشوری که فاقد قدرت کافیست و در يك منطقه بسیار بحرانی قرار دارد و به لحاظ سوق الجیشی در منطقه ایست که از طرف قدرتهای بزرگ مورد تهدید و فشار قرار می‌گیرد، تشخیص داده نمیشد ، حزب شورویست توده میخواست که همه جاکنار بلوك معینی و علیه بلوك معین دیگر باشیم • کنار شرق در مقابل غرب • ایسن تفکر تا آنجا پیش میرود که نیروهای افراط‌گرای مبتلا به این فکر قساطر نمیشوند در طول عمر خود علیه پیمان ورشو نیز موضعگیری کنند •

در عرصه اجتماعی و داخلی نیز این طرز تفکر شدیداً سیاست چپ را زیر ضرب میگرفت و به انحراف میکشانید . مثلاً وقتی که نیروی سیاسی معینی در ایران با امریکا درگیر میشد ، مستقل از اینکه آن نیرو کدام برنامه را برای کشور دارد ، با این تحلیل که در سمت نیروهای ترقیخواه جهانی اقدام میکند و بسود باصطلاح جبهه جهانی انقلاب عمل میکند رفتارش با مردم ایران مورد اغماض و خودمؤرد حمایت قرار می گرفت در دوره های صرف ضدیت با آمریکا ، بعنوان قویترین دلیل متریقی بودن يك نیرو ارائه میشد . در حالیکه يك سیاست واقعاملی دلیل واقعی را باید در این جستجو میکرد که آن جریان سیاسی در صحنه سازندگی اقتصاد کشور کدام برنامه پیشرو را به اجرا میگذاشت و برای مردم چه چیزی را پیشنهاد میکرد . این تفکر باعث میشد که همه احزابی که شعار مطنطن " فـدـا امپریالیستی " میدادند ، علیرغم اینکه حامل دیکتاتوری و سرکسوب و خونریزی بودند در جبهه ترقی معرفی میشدند و تمام احزابی که چنین موضعی نداشتند ، حتی آن دسته از احزابی که آزادیخواه بودند و میخواستند جامعه را لیبرالیزه کنند و میتوانستند ما را تحمل کنند ، به صرف اینکه يك نیزوی مقابله گر با آمریکا یا امپریالیزم نیستند ، مورد نفی و انکار قرار می گرفتند . در همه این عرصه ها ، سیطره فکر جبهه بندی جهانی و لزوم دفاع همه جانبه از يك جبهه سیاست داخلی را مخدوش میکرد و به انحراف میکشانید . حزب توده و سازمان مادر سالهای اخیر چنین کردند . به این دلایل و صدها دلیل مشابه باید روی اصل ملی بودن حزب تاکید کرد ، جنبش ما قبل از هر چیز مدافع منافع ایرانیان است ، و بسرای تامین این منافع میکوشد که همه امکانات را به کار گیرد . صریحاً می گویم که برای تامین این منافع فراموش نمیکنیم که از تضادهای بین المللی ، منجمله از تضاد شوروی و آمریکا ، از تضاد اروپا و ژاپن و آمریکا و غیره نیز بدقت و تا آخر بهره گیریم . جنبش ملی ما سیاست خود را منکی میکند بر سیر ملی سیاست گذاری در ایران که از زمان امیر کبیر پی ریزی میشود ، در طول سده سیزده تکامل پیدا میکند و توسط نهضت های ملی و دموکراتیک و از

آنجمله توسط نهضت ملی برهبری دکتر مصدق و روند مبارزه ملی پس از آن گسترش می‌یابد. ما تمام دستاوردهای مبارزه ملی مردم و شخصیت‌های ملی را در برنامه حزبی خود متبلور می‌کنیم. جنبش ما پیگیرانه در پی آنست که جلوی مداخله خارجی را در کشورمان بگیریم. این مداخله از کانون‌های مختلفی اعمال میشود. جنبشها میکوشد تا انقلاب علمی-فنی با زندگی مردم ایران در آمیزد. برای پاسخگویی به این نیاز الزامیست که وسیعترین مناسبات را با مجموعه کشورهای که دارای بیشترین امکانات در این زمینه هستند برقرار کنیم.

سیاست ملی داشتن بدین معناست که ما نسبت به مجموع خطراتی که متوجه منافع ملی ماست حساس باشیم. در قبال جنگ ایران و عراق و تهدیدهای رژیم شونیست عراق و همدستان آن علیه ایران مجزا از موضع ما نسبت به رژیم خمینی باید يك موضع ملی و هوشیارانه داشته باشیم. ما نمی‌خواهیم منافع مردم عراق را نفع کنیم، همچنین نمی‌خواهیم نسبت به منافع ملی خودمان کوتاه بیاییم. برای يك سیاست ملی آسان نخواهد بود پذیرفتن اینکه شطالعرب بر اساس خطتالوگ مورد استفاده دو طرف نباشد. چه دلیلی برای اینکار وجود دارد؟ اینرا قبلا امپریالیسم انگلیس تحمیل کرد. چرا قرارداد سال ۱۹۷۵ باید مورد دفاع قاطعانه قرار نگیرد؟ رژیم عراق حمله کرده است، قصد تجاوز داشته است، میخواست خوزستان را اشغال کند. منافع ملی ما و سیاست ملی ما نسبت به این اقدامات به شدت حساس است. اقدامات غیر انسانی رژیم ایران يك طرف است و منافع ملی مادر قبال نیرویی که تحریک میشود بعنوان يك عامل تخریب بیاید و نابود کنند اقتصاد و کشور ما را طرف دیگر. بعنوان يك جنبش ملی ما در مقابل پاسداری که نیروی انقلابی را دستگیر و شکنجه و اعدام میکنند موضع خصمانه داریم، ولی بعنوان يك جنبش ملی در مقابل همه نظامیان و بسیجی‌هایی که برای مهار ارتش عراق در حمله به خرمشهر و آبادان و اهواز جنگیدند و جان دادند، موضع دیگری داریم. آنهایی که در مقابل هجوم ارتش عراق

ایستادند و نه آنها که خود نیروی هجوم متقابل به عراق هستند در جهت منافع ملی ما عمل کردند. • بنابراین آنچه گفته شد کل سیاست داخلی و خارجی جنبش ما باسازی میشود و بر دورکن منافع ملی و منافع مردمی متکی میگردد.

رکن دوم جنبش ما دمکراتیزم است • جنبش ما باید يك جنبش ملی و دمکراتیک باشد • این دمکراتیزم در ابعاد مختلفش مطرح است • آزادی کامل و بدون قید و شرط فعالیت سیاسی ، چه بصورت متشکل و چه غیر متشکل ، چه بشکل حزبی و چه سندیکایی ، باید مورد تایید و دفاع ما قرار بگیرد • اما این شاید بخش آسان فهم تر دمکراسی باشد • مسئله بفر - نجتر تامین حقوق فردی است • مجهز کردن ایران به قانون پیشرفته و دمکراتیک ، به حکومت قانون ، به قانونی که مردم و زندگی خصوصی و حقوق فردی اشان را در پناه خود بگیرد از هدقهای بزرگ جنبش ما است • همین طور در عرصه های اجتماعی ، ایجاد نهادهای دمکراتیکی که بتواند زندگی توده های مردم را بطور مداوم بهبود بخشد •

رکن سوم جنبش ما ، عدالت اجتماعی و سوسیالیزم است • امروز برخی جریانهای سیاسی هستند که تلاش میکنند روی موج مخالفت با دکماتیزم و کلیشه برداری از بلوک شرق سوار شوند و برنامه های ارائه کنند که فاقد هر گونه جنبه عدالت پژوهانه است • جنبش ما با این نیروها خط و مرز اساسی دارد • ما بعنوان يك حزب سیاسی هرگز خطا نکرده ایم که پیگیرانه در راه تامین عدالت اجتماعی برای مردم ایران مبارزه کرده ایم • ما در راه تامین عدالت اجتماعی مبارزه کرده ایم ، دچار اشتباه نیز شدیم و اشتباهات هم گاهی بسیار سنگین بوده اند • ولی اشتباه يك چیز است و عدم مبارزه در راه عدالت اجتماعی چیز دیگر •

عدالت اجتماعی که مورد نظر ما هست ، در عالیترین شکل خود ، در آرمان سوسیالیستی ما تجلی پیدا میکند • هدف سوسیالیستی ، بارزترین

عامل تعیین کننده هویت دمکراتیک و عدالتخواهانه جنبش ماست • ایسن بزرگترین میراثی است که ما ، هم از گذشته خودمان و هم از گذشته تمام احزابی که در راه سوسیالیزم مبارزه کرده‌اند به ارث می‌بریم • اما کدام سوسیالیزم ؟ اینهم خود مقوله‌ایست • طبیعتاً اگر منظور از مبارزه در راه سوسیالیزم ، مبارزه در راه استقرار آن الگوهای اجتماعی باشد که امروز در کشورهای "سوسیالیستی" با بحران روبرو هستند ، چنین هدفی قابل دفاع نخواهد بود • اگر منظور از مبارزه در راه سوسیالیزم استقرار رژیمی باشد تک حزبی و دیکتاتور ، رژیمی که بصورت ارادی می‌خواهد مردم را بطرف آنچه خود عدالت میدانند پیش ببرد ، این امروز قابل دفاع نیست • اگر هدف از این آرمان سوسیالیستی صرفاً متکی شدن به تجربه و تئوری مارکس در مورد سوسیالیزم باشد ، پاسخگو نخواهد بود : سوسیالیزمی که ما از آن دفاع می‌کنیم ، از اندیشه مارکس متأثر است ولی هم قبل از مارکس سابقه تاریخی و هم بعد از مارکس روند تکامل داشته است • مارکس یک تقسیم بندی اساسی کرد بین سوسیالیزم علمی و سوسیالیزم تخیلی • چنین تقسیم‌بندی بعدها در جنبش چپ مطلق شد • ولی واقعیت این است که آنچه سوسیالیزم علمی نامیده میشد ، چیزی جز ادامه همان سوسیالیزمی که تخیلی نامیده میشد نبود • بسیاری از اندیشه‌هایش را نیز از همسان سوسیالیزم تخیلی گرفت • چنین دیوار چینی بین این سوسیالیزم علمی و آن سوسیالیزم تخیلی واقعی نبود • "سوسیالیزم علمی" نیز خود بسیاری از ارکانش تخیلی از آب در آمد • آن شکل از سوسیالیزمی که بعنوان تجلی سوسیالیزم علمی نامیده میشد و "سوسیالیزم واقعا موجود" معرفی میشد ، اساساً خود تخیلی و غیر سوسیالیستی بوده است • امروزه این تخیلات نیز با شکست روبرو شده‌اند بی‌آنکه آرمان سوسیالیسم باشکست روبرو شود • سوسیالیسم همواره آمیزه‌ای از هدف‌اکنون و آرزوی فردا بوده و عنصر واقع‌گراشی و آرزوی پروری در آن ترکیب شده بود • می‌خواهم بگویم ضعیف شدن جنبه آرزویی سوسیالیسم و معرفی شدن سیستم‌های شَرَق



بعنوان "سوسیالیسم واقعی" خود يك تنزل از آرمان سوسیالیسم بود . در طول تاریخ بسیاری از مظاهر ستم ثابت مانده اند . بهره‌کشی در طول تاریخ جامعه طبقاتی وجود داشت . ستم قومی ، قبیله‌ای ، نژادی ، عقیدتی جنسی و غیره در طول تاریخ وجود داشته است . جنگ و خونریزی ، دیکتاتوری و سرکوب و استبداد وجود داشت . در طول تاریخ در مقابل این مظاهر ستم مبارزه بود . مردم میخواستند بهره‌کشی نباشد و حاصل دسترنج خودشان به خودشان برسد . این را اسپارتاکوس هم میخواست ، مزدک هم میخواست . جان‌هاوس هم میخواست . بسیاری از جنبشهای دهقانی در اروپا و آسیا خواهان عدالت و برابری بودند . بسیاری جنبشها در عهدباستان و قرون وسطی میخواستند ستم قومی و استبداد نباشد و ناامنی نباشد . علیه تمامی این مظاهر ستم مردم در طی قرون مبارزه کرده اند و برای رهایی از این مصیبتها ، ایدئولوژیها و آرمانها آفریدند . اندیشه سوسیالیسم حاصل منطقی و تاریخی مجموعه مبارزات تمدنهای مختلف در راستای این آرمانهای توده‌ای و بشری است . سوسیالیسم اندیشه‌ای نیست که در يك آن در اواسط قرن ۱۹ در آلمان زاده شده باشد . سوسیالیسم ( با نام‌های گوناگون ) تاریخی کهن دارد . این آرمانها به ادیان و مذاهب نیز راه یافتند . مردم محروم و ستمدیده کشورهای اسلامی ، اندیشه‌های رهایی خواهانه و عدالت‌پژوهانه خود را در فرهنگ اسلامی نیز جاری کردند . این يك واقعیت است . مبارزه علیه مظاهر ستم ، وقتی به قرون جدید میرسد سیمای مشخصتر و هدفهای قابل دسترسی‌تری می‌یابد . شرایط نویسنده اقتصادی - اجتماعی شالوده نوینی برای تکامل آرمانهای عدالت‌خواهانسه پدید می‌آورد . سوسیالیستهای به اصطلاح تخیلی نقش بزرگی در تکامل این آرمانها و مجسم کردن آنها در آرمان سوسیالیسم داشتند . مارکسیزم و جنبش سوسیال - دموکراتیک اندیشه سوسیالیسم را گامی بسیار بزرگ به جلو برد و کوشید تا آنرا با علم و عمل نزدیک و نزدیکتر کند . بنابراین تاریخ تکامل اندیشه‌های رهایی خواهانه و عدالت طلبانه ، تاریخی

همپیوسته است که مدام - متناسب با تکامل بنیانهای مادی جامعه - روبه تکامل داشته است .

لنین که خود يك رهرو پیگیر سوسیالیزم بود ، راه دستیابی به سوسیالیزم را با تعریف آرمان سوسیالیستی در آمیخت . لنین می گفت سوسیالیزم نه تنها يك هدف بلکه راه رسیدن به آن هدف نیز هست . بر همین پایه وی شیوه رسیدن به سوسیالیزم را دیکتاتوری پرولتاریا اعلام کرد . و آنرا در تعریف خود سوسیالیسم گنجانده . لنین دیکتاتوری پرولتاریا را تبدیل به عاملی که سوسیالیزم و ضد سوسیالیزم با آن تفکیک میشد . چنین دیوار چینی که توسط لنین در جنبش سوسیال دموکراتیک کشیده شد ، غیر واقعی بود . سوسیال دمکراتها هم بسرای سوسیالیزم مبارزه میکردند . اینطور نبود که فقط کمونیستها در این راه تلاش میکردند . کائوتسکی و مارتف هم در راه سوسیالیزم مبارزه کردند . پلخانوف هم همینطور . جنبش سوسیال دمکراسی اروپا به شکل دیگری در راه سوسیالیزم مبارزه میکرد . البته بخشی از این جنبش به تمکین در برابر نیروهای راست کشیده شد ولی بخش بزرگی از آن از راه دمکراتیسم می خواست برود بسوی سوسیالیسم و این درست ترین فکر بود . تاریخ حقانیت بسیاری از سمت گیری های آنرا اثبات کرد . این تقسیم بندی که سوسیالیزم راه رسیدن به آن نیز هست و این راه رسیدن نیز دیکتاتوری پرولتاریاست ، سبب شده که برپایه این روشهای سوسیالیزم نوع بلشویکی با سوسیال دمکراسی دیوار چین کشیده شود و يك شکاف مصنوعی و ولونتاریستی به جنبش تحمیل شود . ما امروز نیازی به کمین کردن در پشت این دیوارها نداریم . لنین هم به نوبه خود ایده های جدیدی ارائه داد در زمینه سوسیالیزم ، منشاء خدماتی شد . لنین انقلابی بزرگی بود و یکی از جانبا - زترین انسانها در راه سوسیالیزم بود . شکست برخی اندیشه های بنیادین وی دلیل بر نفی خدمات او نیست . کسانی که در راه يك عقیده اقدام می - کنند و دچار اشتباه میشوند نیز جزء آن جنبشند و لازمه آن جنبشند . ما هم امروز حرفهایی خواهیم زد که ممکن است بسیاری از آنها اشتباه از آب

در آیند ولی اگر ما این حرفها را نزنیم و چیزی را که درست می‌پنداریم ارائه ندهیم و به محک تجربه نگذاریم باز آیندگان نمی‌توانند گامی از ما فزاتریگذارند. بنابراین با حفظ تمام ارزشهای انسانی مثل نین در مبارزه بخاطر عدالت، جنبه‌های ضعف و خطای اندیشه سیستم‌آور را باید مطرح کرد. این شکافی که توسط دیکتاتوری پرولتاریا در صفوف پیروان سوسیال‌لیزم بوجود آورد، تصنعی، غیر واقعی، غیر علمی و بنیان برافکن بود. همان چیزی بود که امروز عکس آنرا حزب کمونیست شوروی مجبور است به پیش ببرد. یکبار دیگر پرچم برداشتنده که زنده باد اتحاد بین کمونیستها و سوسیال‌دمکراتها و بعضی‌ها مثل حزب کمونیست مجارستان تماما بسه جنبش سوسیال‌دموکراتها می‌پیوندند. چرا ما باید این فکر را داشته باشیم که فقط یک شیوه مبارزه و یک شیوه استقرار سوسیال‌لیزم درست است. این تجارب پیش از پیش ما را و میدارد که شکیباً باشیم و دگمائی نسازیم که این دگمها بار دیگر تله‌ای پیش پای خودمان باشد. امروز ما خصوصاً با توجه به شرایط کشور خودمان، به سوسیال‌دموکراتها نیز نمیتوانیم همچون منبع یگانه الهام بنگریم. ما سوسیالیسم را میخواهیم و راه دستیابی به آنرا خود کشف میکنیم. البته از تجارب جهانی نیز میخواهیم و می‌بایست بهره بگیریم.

اگر کسی فکر کند آنچه در کشورهای "سوسیالیستی" تحقق پیدا کرده است همان سیستم سوسیال‌لیزم است آنگاه اعتقاد به این آرمان مقدس را در افراد تضعیف میکند، چون در این سیستم‌های دیکتاتوری نواقص بسیار جدی وجود دارد همینطور اگر کسی پدیده‌های مثبت در کشورهای غربی را دلیلی بر حقانیت سرمایه‌دارها بداند به کجراه میرود. باید در هر مورد دقیقاً مطلع بود که علت پیشرفت و عامل قوانین متزقی در برخی کشورهای رشد یافته غرب چه چیزی و چه کسی بوده است. آیا میتوانیم این حکم را صادر کنیم که سرمایه‌داری بهتر از سوسیال‌لیزم است؟ آرمان سرمایه‌داری بهتر از آرمان سوسیالیستی است؟ به اعتقاد من این حکم را تنها کسانی می‌توانند

بپذیرند که بیش از اندازه به آن تفکر کهنه وابسته شده بودند، و وقتی آن تفکر فرو می‌ریزد، خود را گم می‌کنند و قادر نیستند که در فرا سوی شکست‌هایی که در "کشورهای سوسیالیستی" بروز کرده، قهرمانی خلق‌ساز دنیارا در راه همین آرمان عدالت خواهانه در نظر بگیرند. آنها حتی چشم خود را به نقش سوسیال-دموکراتیسم در تامین دموکراسی و قوانین عادلانه در کشورهای غرب می‌بندند. اگر ما سوسیالیسم را همچون نظامی ازارش-ها که نه امروز بلکه در نهایت میتوانند یکجا گرد آیند در نظر بگیریم، آنگاه می‌بینیم که در همین جوامع غربی، بسیاری قانونها و نهادهای واقعا سوسیالیستی، ضرورتا تحقق یافته است. سیستم گسترده تامین اجتماعی در جوامعی مثل سوئد و متکی شدن حکومت به رای آزادانه مردم کاملا بر سوسیالیسم منطبق است. اگر این پدیده‌ها را نیک بدانیم و بتوانیم یگانگی آنها را با سوسیالیسم در یابیم، آنگاه دلایل بسیار نیرومند و در عین حال جدیدی برای دفاع از هدف سوسیالیستی پیدا میکنیم. البته اگر نیروئی صرفا به مکتب لنینیسم وابسته باشد چنین امکانی را از دست میدهد. اینگونه نیروها یا مجبورند از همان دیکتاتوری پرولتاریا دفاع کنند و یا با فروپاشی آن خود هم فروپاشند. در کشور سوئد، که ساخته سوسیال دموکراتهاست، نهادهای دموکراتیک موجود آن دقیقا نهادهایی هستند که با آرمان سوسیالیستی یگانه‌اند. اگر بیکارها در پناه جامعه قرار می‌گیرند، تامین اجتماعی مدام افزایش می‌یابد، شبکه بهداشت و درمان بصورت مجانی در خدمت مردم قرار می‌گیرد و غیره، اینها همه جزو خواستهای ما نیز هست و جزء تفکیک‌ناپذیر ارزشهای سوسیالیستی هم هست. اینها پدیده‌های سوسیالیستی هستند که در آن کشور با اصطلاح سرمایه‌داری بوجود آمده‌اند. اینها بخشش سرمایه‌داران نیستند. دموکراسی در اروپا بخشش نبوده بلکه دموکراسی را رشد شرایط عینی جامعه و نبردها تامین کرده است. دموکراسی در اروپا تاریخ طولانی و توأم با دردها ورنج-های بسیار دارد. دموکراسی به این آسانیا به دست نیامد. در ترکیب

نیروهایی که دموکراسی را بدست آوردند، نقش جنبش سوسیال دموکراتیک بسیار بزرگ است. بدون شك اقتصاد آزاد در این مرحله تاریخی كمك بزرگی به رشد اقتصاد و ایجاد شرایط عینی برای گسترش دموکراسی کرده است. اما اگر تصور شود که قوانین پیشرو و نهادهای عادلانه، ناشیی از وجود سرمایه‌دارها در کشورهای غرب است قطعاً خطاست. برای نمونه پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری آمریکا است و در هیچ کجا هم سرمایه‌داری به اندازه آمریکا خود را عریان به میدان نیاورده است. ولی آیا این پیشرفت‌ها بهترین کشور سرمایه‌داری دنیا دمکرات‌ترین و عادلانه‌ترین نظام را پدید آورده است؟ خیر جامعه آمریکا نه دمکرات‌ترین و نه عادلانه‌ترین جامعه جهان است. برعکس در هر دو زمینه دموکراسی و عدالت از غالب کشورهای اروپا عقب‌تر است. در آنجا سیطره انحصارات و سیطره باندها و نهادهای مخفی و علنی قدرت بر زندگی مردم، در هر لحظه احساس می‌شود کدام حزب کوچکی امکان دارد که در انتخابات آمریکا قدرت را از طریق رای بدست آورد؟ کدام حزب کوچکی این امکان را دارد که مردم را بطرف خود جذب کند؟ سياهها کجا به حقوق خود رسیده‌اند؟ سرخها و رنگین‌پوستها کجا به حقوق خود رسیده‌اند؟ کارگران کدام پناهگاه جدی‌دارند؟ در آمریکا البته پیشرفت هست و البته رفاه ناشی از پیشرفت نیز هست و مقداری دموکراسی نیز هست ولی اینها را اگر مقایسه کنید با کشورهای دموکرات اروپا نمی‌توانید به این حکم برسید که هر چه سرمایه‌داری پیشرفت‌ها، دموکراسی و عدالت نیز بیشتر خواهد بود. این حکمی کاملاً غلط است. سیاست خارجی دولت آمریکا امروز فاقد خصلت دمکراتیک و مبتنی بر زور و تجاوز است. در کجا این دموکراسی و عدالت پیشرفته تر است؟ در آن جاهایی که ارتجاع شکست‌ناپذیر و سنگین‌تری خورده، نیروی ماند شکست‌ناپذیر و سنگین‌تری خورده و نیروهای داد، نیروی دموکراسی و عدالت قوی‌تر بیشتری داشته است. در انگلستان که این نیرو بسیار قوی بود در اسکاندیناوی و غیره، خلاصه کلام، دموکراسی و عدالت بر بستر پیشرفت

تمدن دمکراتیک ریشه دوانده در ملت و مبارزه پیگیر نیروهای دموکرات پدید آمده و رو به گسترش دازد. تحولات کشورهای اروپایی نشان میدهند و اثبات می‌کنند که بدون ایجاد نهادهای سوسیالیستی، توده‌های مردم در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری در امان نخواهند بود. سوسیالیزم را باید بعنوان مجموعه‌ای از ارزشها شناخت که قدم به قدم در بطن جوامع موجود ریشه میدواند، نه بعنوان سیستمی که بر ویرانه‌های همسایه سیستمهای دیگر استوار است. چنین چیزی ممکن نیست. همیشه نظام این جوامع را ویران کرد و بعد سوسیالیزم ایجاد کرد. برخی از ارزشهای سوسیالیستی را می‌توانیم بگوئیم برخی احزاب غیر سوسیالیست بیشتر پیش بردند. در رابطه با حفظ محیط زیست که امروزه باید یکی از ارکان ارزشهای سوسیالیستی ماباشد، سبزها از ما جلوترند. در رابطه با امنیت دمکراسی سیاسی، احزاب دمکرات اروپا از ما جلوترند. ما باید بتوانیم این مجموعه را گرفته و از این مجموعه دفاع کنیم. باید این مجموعه ارزشها را تبدیل کنیم به هدف آرمانی خودمان. آنوقت این ارزشها را گاهی از طریق رفرم و گاهی از طریق جنبشهای وسیع می‌توانیم تأمین کنیم. با چنین دیدی هست که ما سوسیالیزم را نه بعنوان یک مکتب متحجر، بلکه بعنوان یک آرمان رو به تکامل که همان نیازهای تاریخی و مشخص مردم را میخواهد تأمین کند، بعنوان آرمان خودمان باید مورد تأکید قرار دهیم. بر همین پایه است که می‌گوییم جنبش نوین سوسیالیست، جنبشی ملی-دموکرات با آرمان عدالت و سوسیالیزم است.

اکنون به اختصار آماج‌های این جنبش را بر می‌شمریم:

جنبش ملی در مقیاس بین‌المللی و ملی قبل از همه نیروی صلح است. نیروئی است علیه بلوکهای نظامی، علیه تسلیحات نظامی، علیه مسابقه تسلیحاتی، علیه جنگ، علیه جنگهای منطقه‌ای و محلی، علیه راه‌حل‌های تخاصم‌آمیز در مناسبات ایران و همسایگان آن. همینگونه ما طرفدار جنگ داخلی نیستیم و میکوشیم تا مردم ایران بدون خونریزی بنه

هدفهای خود دست یابند • ما شکنجه و کشتار و رفتار غیر قانونی با بدترین دشمنان خود را نیز نادرست میدانیم و هیچ نیرویی را به قتل عام تهدید نمی‌کنیم •

استقلال، با همان مضامینی که در توضیح هویت ملی جنبش گفتیم هدف دیگر ماست • دموکراسی، بر پایه جذب تجارب دموکراتیک کشورهای پیشرفته و با همان مضامینی که قبلاً شمرده شد یک هدف مرکزی برای جنبش ماست • در شرایط مشخص کشور ما، هدف دیگر این جنبش، نظم، امنیت و حکومت قانون است • امنیت و حکومت قانون در نیمه اول قرن سیزده توسط روشنفکران و نیروهای پیشرو ایران مطرح شد • اما بدبختانه تا امروز یکی از شعارهای پایدار مردم ماست • دموکراسی بدون استقرار نظم و امنیت و حکومت قانون قادر نخواهد بود منافع و نیازهای مردم را تامین کند • پیشرفت اقتصادی، عدالت اجتماعی و پیشروی در سمت سوسیالیسم، که آماجهای دیگر جنبش ما هستند، مستلزم تحقق هدفهای فوق است •

تمام آماجهایی که ما تعقیب می‌کنیم یک پی دارند • آن پی پیشرفت اقتصادی است • مهمترین و سرنوشت سازترین وظیفه جنبش ما کاربست بهترین راههای پیشرفت اقتصادی کشور، جذب انقلاب علمی - فنی و پایان دادن به عقب ماندگی های عظیم اقتصادی - اجتماعی است • به اعتقاد من باید تمام وظایف کمابیش تابع این وظیفه اساسی باشند • سخن گفتن از عدالت و سوسیالیسم در شرایط رشد نایافتگی اقتصادی بیشتر درجه شعار خواهد ماند • بزرگراه دستیابی به عدالت اجتماعی و نیز بنسبت دموکراسی و سوسیالیسم، همانا پیشرفت، پیشرفت و باز هم پیشرفت اقتصادی است •

در پایان این گفتار دیگر بار لازم است تاکید کنم، جنبش ملی و دموکرات با آرمان عدالت و سوسیالیسم، جنبشی که ما در پی گسترش آن هستیم، بر آن است که سنت رجزخوانی، شعارپراکنی، ناسزاگوئی و انحصار - گرائی را به دور افکند • ما هم برای نیروهای ناکسیست، و هم برای دیگر گرایشهای درون جنبش فدائیان، هم برای دموکراتها و هم برای

لیبرالهائی که قصد تامین آزادی را دارند، متناسب با کمکی که به آزادی و عدالت میکنند احترام قائلیم. و خواهان مناسبات انسانی و برادرانه میان همه نیروهای ملی و دموکرات هستیم. ما هم از میراث بزرگ جنبش چپ، هم از میراث نهضت‌های ملی و هم از میراث مبارزه جنبش‌های دموکرات ملی، مذهبی بهره میگیریم، بی آنکه قصد میراث داری انحصاری هیچ نهضتی را داشته باشیم. ما طبیعتاً آنچه را میگوئیم درست میدانیم، اما درست‌ترین را میگذاریم. میدان عمل و آینده، مردم تعیین کنند.

آبان ۶۸

www.iran-archive.com



مصاحبه با راه ارانى

س : با توجه به اینکه شما از پیشگامان نواندیشی در سازمان فدائیان خلق- ایران (اکثریت) هستید ، توضیح دهید که نواندیشی از نظر شما بر چه شالوده استوار است ؟

ج : با تشکر از فرصتی که در اختیار من قرار گرفته است و با امید گسترش اینگونه تبادل نظرها میان همه نیروهای مترقی ، نخست باید گفت اصطلاح "نواندیشی" که دیگر در جنبش ما بسیار راه یافته است ، نام نارسای یک رنسانس فرهنگی در ربع آخر قرن بیستم است . نواندیشی در مفهوم گسترده آن عبارت از رنسانس یا نوزایی بنیادین و همه جانبه فکری و فرهنگی در مقیاس جهانی بر پایه باز آفرینی شالوده‌های مادی تمدن بشری بیساری انقلاب علمی و فنی است . در این برداشت هر واژه رسالت خاص خود را دارد . قبل از هر چیز ما با " باز آفرینی شالوده‌های مادی تمدن بشری " رو- برو هستیم که شالوده است ، و سپس با " رنسانس " یا نوزایی بنیادین و همه جانبه فکری و فرهنگی در مقیاس جهانی " . این باز آفرینی مادی و این رنسانس فرهنگی یک کار جمعی و جهانی است که در انحصار و اختیار این حزب یا آن دولت نبوده و نیست و شاید اگر کسانی بخواهند مدعی پیشگامی آن گردند همانا دستها و مغزهای ایجادگر انقلاب علمی و فنی باشند . " جنبش کمونیستی " نه تنها در این دگرگونیها پیشاهنگ نبود ، بلکه بسیار دیر توانست چشمهای خود را بروی آنها بگشاید . از همین روست که " جنبش نوسازی " در کشورهای سوسیالیستی " هنوز عموماً در مرحله کشف و شناخت رنسانس قرار دارد و نه در مرحله اجرا و پیش برد

آن • بسیاری از دولتهای سرمایه‌داری نیز این رنسانس را درک نکرده و نپذیرفته‌اند، مگر در عرصه‌هایی که مستقیماً در خدمت سود و سودای آنها بوده‌است • نمونه برجسته دولت آمریکا و سیاستهای آن در زمینه خلع سلاح و مناسبات با دیگر کشورهاست • به مسایل خاص جنبش خودمان و به سؤال مشخص شما برمیگردیم • رنسانس که در جنبش ما گسترش یافته است قبل از همه این سؤال را پیش روی ما میگذارد: آیا در چارچوب برنامه، اساسنامه و ساختار حزبی " حزب طراز نوین طبقه کارگر " میتوان با کاروان پر شتاب پیشرفت همگام شد؟ آیا فلسفه قرن ۱۹ و سیاست و حزبیت اوایل قرن ۲۰ میتواند در پایان قرن ۲۰ و آستانه قرن ۲۱ و در عصر شگفت‌انگیزترین تحولات علمی و فنی همچنان بدون دگرگونی کارسناز باشد و پرچم پیشاهنگی پیکار عدالتخواهانه رافرا چنگ داشته باشد؟ برخی متاسفانه با یک آری " قاطعانه و انقلابی " میکوشند احساسات خنودرا آرام و مغزها را در خواب کنند • چنین گرایشی خوشبختانه در سازمان ما وجود ندارد و در کل جنبش چپ رو به انزواست • گرایشی دیگر ضمن حساسیت نشان دادن نسبت به تحولاتی که برشمردیم، هنوز میکوشد تا کهنه را بیش از حد لزوم با نوآستی دهد • این گرایش بر آن است تا نواندیشی را بصورت رشته‌ای اصلاحات گاهی رقیق و گاهی عمیق در همان چارچوب - های کهن و کهنه فکری و حزبی " حزب طراز نوین " معرفی کند • چنین گرایشی کمابیش نواندیشی را " ایجاد تحولات فکری و حزبی به منظور انطباق " حزب مارکسیست - لنینیست طبقه کارگر بر شرایط جدید ملسنی و بین‌المللی " تعریف میکند و قبل از هر چیز نگران آنست که می‌آید به " تجدید نظرطلبی " در غلط و یا از این موضع که " حزب ما حزب طبقه کارگر است " گامی پس نهد •

بنظر من این اندیشه‌ها هنوز نارساست • با توجه به مجموع تجارب باید گفت که پافشاری روی همان چارچوبها بود که چپ را به بن بست کشاند • امروز نه رفرم در چهارچوبهای کهن، بلکه تغییر خود این چارچوبها و

دستیابی به يك سیستم فکری - سیاسی و حزبی پویاتر و منعطف‌تر هست که میتواند پرچم آزادی و عدالت را در دست ما نگهدارد. امروز بخاطر خود سوسیالیسم که بشری‌ترین آرمانها ست باید در اندیشه‌های مخالفان تجدید نظر " ، تجدیدنظر کرد . امروز بخاطر خود طبقه کارگر بایستند به تکرار بی محتوای فرمول تبلیغاتی " حزب ما حزب سیاسی طبقه کارگر است " پایان داد . باید در عمل کاری کرد که در خدمت طبقه کارگر باشد نه در حرف . وقتی کارگران سوئد مرفه‌تر و راضی‌تر از کارگران رومانی باشند ، تبلیغات چائوشسکو در مورد طبقه کارگر تنها میتواند جاه طلبی - های خودش را ارضاء کند . برای نواندیش واقعی آنچه استوار است هدفها و آرمانهای ما برای صلح ، پیشرفت ، دموکراسی ، عدالت و سوسیالیسم است که در يك هدف بزرگتر یعنی خدمت به مردم و بشریت وحدت می - یابند .

س : بنظر شما عناصر اصلی تغییر در بنیادهای برنامه و ساختار حزب کدامند ؟

ج : بسیاری از ارکان و نهادهای فکری و سازمانی را باید دگرگون کنیم . مهمترین این دگرگونیها ، آنگونه که من میتوانم تشخیص دهم چنین است :

نخستین رکن جدا کردن مسایل فلسفی - مرامی از زندگی حزبی و ایجاد يك حزب سیاسی غیر بنیادگرا ، هدفهای سیاسی - اجتماعی پیشرو است . این بنیادی ترین مساله در پی‌ریزی حزب یا جنبش نوین پیرو آزادی و عدالت اجتماعی است چرا ؟

اول اینکه ، انقلاب علمی و فنی ، باز آفرینی تمدن مادی و رنسانس فرهنگی کنونی جایی برای سیطره فلسفه متعارف بر علم و هنر و سیاست باقی نمیگذارد . شاید تا مدتها باز هم به فلسفه نیازی باشد ، اما قطعاً به فلسفه بافی دیگری نیاز نیست . فلسفه به مثابه يك شناخت کلی‌تر از واقعیتها بیش از پیش به‌ویژه بلاواسطه شناخت‌های جزئی‌تر توسط علوم و ادبیات و هنرها تبدیل میشود و استقلال پندارگرایانه پیشین خود را

از دست میدهد . شاید عقب‌ماندگی شدید فلسفه از علوم در توضیح مسایل فراروی بشر قبل از همه ناشی از همان استقلال آمرانه فلسفه - بخصوص نزد بنیادگرایان بوده باشد . بشر پیشرو امروز برای یافتن پاسخ سئوالاتش منتظر فلاسفه و فلسفه‌های عقب مانده نمی‌ماند . آیا کشف واقعییت " جهان عمیقا همپیوسته " توسط علم ( و منجمله علم سیاست ) و ایستادگی چندین دهه‌ای فلسفه ( منجمله فلسفه م-ل ) در برابر این شناخت و الزامات سیاسی ناشی از آن ، برای اثبات ناتوانی و عقب‌ماندگی فلسفه کم است ؟

دوم اینکه ، حتی اگر فلسفه بهمان قوت پیشین مطرح باشد ، چنانچه می‌پذیریم فلسفه هم یک علم است ، در آنصورت باید مثل هر علم دیگر در جای خود بنشیند و مشمول همان شرایطی شود که بقا و رشد و تکامل سایر علوم را شامل میشود . اگر فلسفه یک علم است پس باید مثل هر علم واقعی در کشف حقایق مطلقا آزاد باشد . باید آزاد باشد که اصول امروزیین خود را بکناری نهد و اصول نوینی در جای آنها بنشانند . اگر فلسفه علم است در اینصورت باید آزادانه رشد کند و نه بکمک ارتشهای سیاسی تحمیل شود . اگر ما حق نداریم و نیازی هم نداریم که برای دفاع از حقانیتست انیشتین به ارتش سیاسی متوسل شویم ، همینگونه حق نداریم و نیازی هم نداریم که برای دفاع از مارکس به ارتش سیاسی متوسل شویم . بگذار قوانین دیالکتیک هم با همان وسیله‌ای که قوانین نسبیت از خود دفاع میکنند از خویش دفاع کنند و نه بزور احزاب . برای کشف حقایق علمی - فلسفی قطعاً دخالت‌های زورمدارانه و در عوض نامین آزادی ضرورت دارد . حتما خیلی از هم‌زمان خواهند گفت " اما علوم اجتماعی و فلسفه جانبدار هستند " به اعتقاد من جانبداری در شناخت علمی نادرست است و تفریباً نزدیک‌به یقین میتوان گفت " علم " جانبدار علم نیست . علم یعنی - شناخت غیر جانبدارانه واقعیتهای . جانبداری تنها در چگونگی کاربست نتایج شناخت ضرورت دارد نه در شیوه شناخت . خلاصه کلام باید فلسفه

و علوم و نیز هنر و ادبیات واقعیت را غیر جانبدارانه بشناسند، اما نتایج شناخت را بسود مردم و بشریت، جانبدارانه بکارگیرند.

سوم اینک: متکی شدن يك حزب به يك دستگاه فلسفی و یا يك دین یا مذهب جبرا آن را بنیادگرا و قشری بار میاورد و بر آن می‌دارد تا در وجدانیات و احساسات مردم نیز مداخله کند. اگر ما می‌پذیریم که يك حزب مذهبی ذاتا قشری و دگم و دیکتاتور است، چگونه می‌توانیم کتمان کنیم که يك حزب فلسفی نیز همین خصوصیت را پیدا میکند؟ اگر ما به دیگران پیشنهاد می‌کنیم که امور مذهبی را از سیاست و دولت جدا کنند، چگونه می‌توانیم خود بگونه‌ای مشابه امور فلسفی را با سیاست و دولت تلفیق کنیم؟ فراموش نباید کرد که در جوامع ما کمابیش فلسفه توده‌ها مذهبی است و مذهب روشنفکران فلسفی. یابہ بیان دیگر، مذهب و فلسفه به بسیاری مسایل مشترك و مشابه پاسخ می‌دهند و در طول تاریخ بارها جای خود را با هم عوض کرده‌اند. و آخر اینکه، ما نواندیشی و رنسانس فکری و فرهنگی را متناسب با شرایط کشور خودمان و در پاسخگوئی مشخص به نیازهای مردم خودمان پیش می‌بریم. در کشور ما از درآمیزی دین با سیاست و دولت سرچشمه فاجعه‌های بسیار سنگین بوده است. همچنین درآمیزی فلسفه با سیاست و امور حزبی، برای جنبش چپ سرچشمه فاجعه‌های دیگری بوده است. کشیده شدن جنگ ماده و روح به عالم سیاست روز، چه از سوی قشری‌های مذهبی و از سوی قشری‌های مارکسیست نتیجه‌ای جز تعریق ملی و تفرقه در صفوف مردم و برانگیختن گرایش‌های ارتجاعی علیه جنبش‌های ترقیخواه و پیشرو نداشته است، ما باید راهی پیدا کنیم که مردم با هر اعتقاد مذهبی یا فلسفی (که امر شخصی و خصوصی آنهاست) بتوانند برادرانه در جنبش‌های ترقیخواهانه برای بازسازی و بهسازی زندگی خودشان شرکت کنند. البته افراد می‌توانند و حق دارند مبلغ این یا آن فلسفه و مذهب باشند و جبرا هم چنین نکنند. اما مقدر نیست که احزاب و جنبش‌های سیاسی به لشکریان دین و فلسفه بدل

شوند • آنهم در کشوری که هنوز به نیروی جهل میتوان بشری را تشنه کام سنگسار کرد و یا شاعری به عصمت مسیح را بی محاکمه بردار کرد •

دومین رکن نوسازی جنبش ما ، عبارت از اقدام برای تشکیل يك حزب ملی، دموکراتیک و عدالتخواه با آرمان سوسیالیستی است • این حزب ملی است، یعنی اساسا برای آزادی و آبادی ایران و بهروزی مردم اینسران پیکار میکند و مجموع مناسباتش با دیگران بر همین پایه تنظیم میشود • چنین حزبی از اجرای حقوق بشر در تمام جهان و از آماجهای عموم بشری قاطعانه دفاع میکند، اما پیرو انترناسیونالیسم های شناخته شده ای که مبتنی بر منافع قدرتهای بزرگ و مبتنی بر بلوکها و جبهه های متخاصم در مقیاس جهانی هستند نیست • ما نباید دچار خیالپردازی شویم • برای مردم ما و برای همه مردم گیتی ، تولید سلاحهای اتمی ، چه با هدف تعرض باشد چه با هدف دفاع پیامد کمابیش واحدی دارد، ما با تولید این سلاحها ، با پیمانهای نظامی چون ناتو و ورشو و با هر اقدامی از این دست مخالفیم • این که کسی خود را " آزاد " و دیگری خود را " سوسیالیست " بنامد نمی تواند تاثیری در موضع گیری ما علیه اقدامات هستی سوزیگن دارد •

این حزب دموکراتیک است ، یعنی با دیکتاتوری در هر شکل و زیر هر شعاری مخالف است • در ضمن ما نمی خواهیم دموکراسی را اختراع کنیم • به اعتقاد من تجربه مشخص ملل غرب در کار بست دموکراسی و خصوصا رژیم پارلمانی میناست • حال میتوان این تجربه را چنانچه ظرفیتی باشد - اصلاح و تکمیل کرد و با شرایط کشور خودمان تطبیق داد • اما در اصل مسئله تغییر بنیادین صورت نمیگیرد •

حزبی که ما میخواهیم پی افکنیم عدالتخواه است ، یعنی برای تامین منافع اکثریت و برای بهروزی زندگی کل مردم تلاش میکند • چنین حزبی نمیتواند طرفدار سیطره قانون آمریکائی سرمایه داران و ثروتمندان بر جامعه باشد • عدالت اجتماعی مورد نظر ما در کمال خود ، در سیستم ارزشی سوسیالیسم ، که بر نفی بهره کشی و ستم ملی ، طبقاتی ، نژادی و جنسی

استوار است تجلی می‌یابد. سوسیالیسم آرمانی است که نه تنها کهنه‌نه،  
نشده بلکه حقانیت و ضرورت آن هنوز بقوت خود باقی است.

س: این سوسیالیسمی که شما خواهان تحقق آن هستید چه خصوصیتی  
دارد در مقایسه با آنچه که به سوسیالیسم علمی معروف است چه تفاوت  
هایی دارد؟

ج: نخست اینکه سوسیالیسم مورد نظر ما نمیتواند همان سوسیالیسمی  
باشد که تحت عنوان سوسیالیسم واقعا موجود<sup>۱۱</sup> عرضه میشود، به این علت  
که تجربه کشورهای سوسیالیستی - علی‌رغم جوانب مثبت، پیشرو و آموز-  
نده در برخی عرصه‌ها - يك تجربه موفق در تامین رشد شتابان اقتصاد  
و گسترش رفاه در جامعه نبوده است. ما از تجارب مثبت کشورهای سو-  
سیالیستی و نیز از تجارب کشورهای سرمایه‌داری در زمینه بسط عدالت  
اجتماعی باید بهره بگیریم. از شکستهای آنها نیز باید عبرت بگیریم.  
درس بزرگ ما این است که در اقتصاد<sup>۱۲</sup> گریه باید موش بگیرد چه سفید چنه  
سیاه<sup>۱۳</sup>. رشد و شکوفائی اقتصاد و علم و فن تولید شالوده‌ای ترین مسئله  
در نگرش نوین ما به سوسیالیسم است. ما باید بپذیریم که پیشرفت  
مهمترین شرط رفاه و عدالت است و در عقب ماندگی عدالت نمیتوانسد  
تامین گردد.

دومین وجه تمایز این است که ما سوسیالیسم را نه متوجه يك فلسفه  
و جهانبینی واحد و خاص بلکه يك آرمان شکل گرفته در طول سده‌ها می-  
شناسیم که پیوسته، متناسب با رشد مادی و معنوی جامعه بشری ارکان  
مشکله آن مشخصتر و شرایط تحقق آن افزونتر شده است. مارکسیسم در  
تئوریزه کردن و به واقعیت نزدیکتر کردن این آرمان بشری بیشترین سهم  
را دارد. اما تکوین این آرمان در انحصار آن نیست و يك کار تاریخی،  
جمعی و جهانی است. امروز و فردا تلاشهای باز هم بیشتر و علمی‌تری  
برای انطباق آرمان بشری سوسیالیسم با شرایط نوین تاریخی صورت خواهد  
گرفت و این تلاشها که چه بسا بر پایه نفی بخش اعظم اصول کهن باشند،

تلاش‌هایی بر حق، ضروری و ناگزیر هستند.

سومین نکته این است که سوسیالیسم در انحصار هیچ یک از طبقات و نیرو-های زحمتکش جامعه نیست. اندیشه نفی‌استثمار و ستم‌توسط‌بردگان، دهقانان، کارگران، روشن‌فکران و حتی گاهی توسط خردمندانی از طبقات بالائی جامعه تکمیل شد. نیروی کار فکری ویدی، نیروی اصلی رشد اقتصادی و اجتماعی و سوسیالیسم است. در این شکی نیست. اما در این میان ممکن است در کشوری روشن‌فکران نقش عمده را ایفا کنند. بی‌زای جذب همه نیروی کار و زحمت فکری و ویدی (که شامل همه هنرمندان و ادیبان و دانشمندان و غیره هم میشود) باید بر انطباق سوسیالیسم بر منافع آنها و همسو بودن همه نیروی کار و زحمت در بسط این آرمان عدالت‌خواهانه تاکید کرد و نه بر تضادهای مصنوعی و تفاوت‌های معمولی میان گروه‌های اجتماعی. دیوار کشیدن بین کارگران و دهقانان و روشن‌فکران و غیره خودبه‌نوعی تفرقه‌افکن است. و آخرین وجه تمایزی که باید بر آن تکیه کرد، تعسیریف سوسیالیسم به مثابه شکل عدالت‌خواهانه و نتیجتاً عالیتر دموکراسی (و بطور مشخص دموکراسی پارلمانی) است، که چنین تعریفی فی‌الغالب بر پایه راندیشه دیکتاتوری و شیوه اعمال زور استوار است. عصر دیکتاتوربها به پایان آمده است. دیکتاتوری در ربع آخر قرن ۲۰ بارزترین نشانه توحش بر متن تمدن رو به شکوفایی است.

س: در حال حاضر اضافه بر گرایشی که شما آنرا نمایندگی میکنید، چه گرایش‌های اصلی دیگری در سازمان اکثریت وجود دارد؟

ج: در سازمان ما خوشبختانه بحث‌ها بگونه‌ای جدی و عمیق پیش می‌روند و دموکراسی کافی برای یک نبرد فکری سالم مدت‌هاست تامین شده است. ما حاصل بحث‌های خودمان را از هم‌زمان خود پنهان نمیکنیم. ما تصمیم گرفتیم که مباحث بطور علنی چاپ شوند. بنا بر این امکان شناخت مستقیم مباحث برای هم‌زمان ما فراهم است. آنچه که من میتوانم بگویم این است که در سازمان ما دو گرایش اصلی را میتوان کمابیش متمایز کرد.



گرایشی که خواهان نوسازی و نو اندیشی در چارچوبهای قبلی است .  
 و گرایشی که خواهان تغییر آن چارچوب و بازسازی سازمان و جنبش است .  
 آنچه من تا کنون گفتم اندیشه‌های گرایش دوم را بیان میکند . البته مثل هر  
 روند طبیعی در هر حزب دیگری ، جریان در حال گذار وسیعی نیست در  
 سازمان ما وجود دارد که خوشبختانه سمت آن همان سمت دوم است .  
 س : تحولات اخیر کشورهای سوسیالیستی بخصوص در لهستان و مجارستان  
 و آلمان دمکراتیک را چگونه ارزیابی میکنید ؟  
 ج : ابتدا باید از اتحادشوروی شروع کرد . تجربه اتحادشوروی نقش بسزیا  
 بزرگ مثبتی در تحولات امروزی دیگر کشورهای سوسیالیستی داشته است .  
 در شوروی نوسازی پذیرفته شد لیکن بصورت تحولاتی در چارچوب ساختار  
 موجود حزب و حکومت . لذا این نوسازی از یکسو پیشرو بوده است  
 و توانسته به خفقان و دیکتاتوری پایان دهد ، نیروهای روشنفکر جامعه  
 را به میدان مبارزه بکشاند ، تبادل فکری و آزادی فکری را بمیزان معین نامین  
 کند و یک زمینه نسبتا جدی برای حل مشکلات ایجاد کند ، اما از سوی دیگر  
 این نوسازی مدتهاست که نیاز به حرفهای تازه ای دارد . امروز واقعیتها  
 ثابت میکنند که با توسل به پلورالیسم درون حزبی نمیتوان نیاز به پلورا  
 لیسم سیاسی در مقیاس کل جامعه را پاسخ داد . نمیتوان لزوم آزادی احزاب  
 و تعدد احزاب را انکار کرد . متاسفانه در اتحادشوروی کماکان سیستم تک  
 حزبی و اتکاء یک جانبه دولت به حزب واحد ادامه دارد . همین مسئله سبب  
 میشود که تضاد میان گرایش دمکراتیک توده‌های مردم با دستگاه‌های بورو  
 کراتیک تداوم پیدا کند و بحرانها را دامن بزند . در سایر کشورهای سوسیال  
 لیستی نوسازی گاهی از آنچه در شوروی هست گامی جلوتر گذاشته و گاهلی  
 از سطح نوسازی در شوروی بسیار عقب تر است . در مجارستان میتوان گفت  
 حزب کمونیست با توجه به واقعیتهایی که در جامعه مجارستان وجود دارد  
 و با استفاده از تجارب گذشته خود یکراه مستقل و یک برداشت مستقل از  
 نوسازی را باجرا گذاشته است و بضرورت بازسازی بنیادین حزب

و مناسبات آن با مردم دست یافته و آزادی احزاب را پذیرفته است . این باعتماد من يك گام مثبت و بلند به جلو است . چنین اقدامی چنانچه در همین مسیر تکامل یابد نه تنها نفی سوسیالیسم نیست بلکه لازمه دفاع از ارزشهای سوسیالیستی است . از دمکراسی در وسیعترین شکل آن نباید هراسی داشت و اگر حزبی از دمکراسی واهمه داشته باشد همین امر نشانگر فاصله آن حزب با اراده و اعتماد مردم است . در آلمان دمکراتیک متاسفانه حزب خیلی دیر به درک این واقعیتها پرداخت . از همین رو بتدریج شرایطی بسیار بحرانی بوجود آمد . باعتماد من تحولات اخیر يك پاسخ مثبت به نیازهای فوری جامعه آلمان دمکراتیک است . اینرا نیز نباید فراموش کرد که شونیزم پرخاشجوی پان ژرمنها از اینسوی دیوار چنگ و دندان نشان میدهد و قصد ماهی گرفتن از آب گل آلود دارد .

بهر حال ، آلمانها بهترین کارگران و بدترین سربازان دنیا را دارند و ما آرزو میکنیم که دمکراسی گسترش یابد و در خدمت کارگران قرار گیرد .

من فکر میکنم در هیچ يك از کشورهای "سوسیالیستی" چنانچه نوسازی واقعی در مد نظر باشد راهی جز پذیرش آزادی احزاب و حکومت مبتنی بر انتخابات آزاد وجود ندارد . تاخیر در اجرای این نیاز به بحرانها دامن میزند . حزب اگر بخواهد نقش پیشرو داشته باشد باید خود در ایجاد شرایط فعالیت آزادانه احزاب سیاسی و در متکی کردن دولت و نهادهای قدرت بر رای و اراده آزادانه مردم پیشگام باشد .

س : با توجه باینکه در انتخابات آزاد در لهستان حزب کمونیست فقط ۱٪ آراء را بدست آورد و طبق ارزیابیهایی که در مجارستان میشود حزب کمونیست بیش از ۹۰٪ آراء را ندارد . آیا فکر نمیکنید که ادامه منطقی آزادی انتخابات در این دو کشور لااقل با استقرار مجدد سرمایه داری در این کشورها منجر شود . در اینصورت بنظر شما چه باید کرد ؟

ج : ممکن است در کشورهایی که گفتید نتیجه انتخابات آزاد از دست رفتن اهرمهای قدرت از دست احزاب کمونیست باشد ، ولی نیرویی که طرفدار

دمکراسی است قبل از هر چیز باید بپذیرد که بخصوص برای کشورهای سوسیالیستی دمکراسی پرهزینه است. اگر این احزاب به رای و اراده آز- دانه توده‌های مردم تمکین نکنند آیا شرایط حفظ قدرت و رهبری را فراهم میکنند؟ خیر، آنها هر کدام نیم قرن و درمورد حزب کمونیست اتحاد شوروی بیش از ۷۰ سال این آزادی را منع کردند و حکومت تک حزبی را پیش بردند ولی این سالها آنها علیرغم هدفهای عمیقاً انسانی و مردمی خود نتوا- نستند نظمینی برای حمایت توده‌ای از دولت ایجاد کنند. بهمین دلیل احزابی که امروز از ترس از دست دادن اهرمهای قدرت بمردم اجازه ندهند که رهبران کشور را آزادانه انتخاب بکنند تنها به بحرانی که طی سالیان شکل گرفته است دامن میزنند. از سوی دیگر اگر حزبی خود در تامین شرایط اعمال اراده مردم پیشقدم شود حتی اگر اهرمهای قدرت را از دست بدهد بر پایه همان اعتمادی که بمردم میکند و بر پایه همان دمکراتیسمی که از خود نشان میدهد شرایطی را فراهم میکند که پس از سپری شدن بحران کنونی بار دیگر اعتماد مردم را بسوی خود جلب کند. خلاصه کلام، پذیرش رای اکثریت، شرط پذیرفته شدن توسط اکثریت است.

س: پیامد این تحولات را در جنبش کمونیستی ایران چه میدانید؟  
ج: تا آنجائیکه به جنبش ما برمیگردد، بطور مشخص تر تا آنجا که به سازمان ما برمیگردد، این نگرش باز هم مورد تاکید قرار گرفت که هر چه بیطرفانه تر تجربه سایر احزاب را ارزیابی کنیم و آنجا که به کشور خودمان برمیگردد راههای خاص خودمان را جستجو کنیم و با اجرا در آوریم. درک ضرورت رفرمهای بنیادی در ساختار برنامه‌ای، اساسنامه‌ای و حزبی حزب طراز نوین یکی از تاثیرات این روندها در سازمان ماست. تاثیر دیگرش این است که ما با مطالعه تجارب این احزاب و این کشورها باین نتیجه میرسیم که باید قطعاً جنبش نویتی در جهت هدف سوسیالیستی ایجاد بکنیم. ماهیچ یک از تجارب شکست خورده را بهیچ شکلی نمی- توانیم تکرار کنیم.

باید راه خاص خودمان را جستجو کنیم و در جستجوی اینراه ما از هر تجربه مثبتی استفاده میکنیم. اما تجارب را نه در چارچوب احزاب کمونیستی بلکه در همه احزاب مترقی و حتی در احزاب لیبرال نیز جستجو میکنیم. ما از تجربه هر حزبی و هر جنبشی که منشاء اثر مثبتی در کشور خودش باشد استفاده میکنیم. ما راه مستقل خودمان را در پیش داریم، این حاصل مکرر تجارب ماست.

س: چشم انداز حکومت رفسنجانی را چگونه می بینید؟ نظر شما در باره نظریه استحاله رژیم چیست؟

ج: امروز ما چه در بررسی مسائل ایدئولوژیک - تئوریک و چه در بررسی مسائل سیاسی باید کلیشه‌ها را کنار بگذاریم و از شیوه برخورد زنده، واقعی و بیطرفانه پیروی کنیم. استحاله چیست که این همه باعث وحشت و شامنتاژ میشود؟ اگر رژیم جمهوری اسلامی بتواند استحاله پیدا کند و لیبرالیزه شود، اگر بتواند در سمتی تحول پیدا کند که حاصل آن باز شدن یک فضای سیاسی باشد، چه دلیلی دارد که کسی از آن متنفر باشد؟ و یا اگر کسانی باین استحاله توجه کردند آنان را متهم کنند؟ " استحاله " هم یکی از خواسته‌های مردم ماست که بطور واقعی وجود دارد و ما بسیار خوشحال خواهیم شد که این " استحاله " واقعیت بیابد و هر چه عمیقتر و همه‌جا-نبه‌تر صورت بگیرد. متأسفانه هنوز شواهدی برای چنین استحاله‌ای وجود ندارد. باید با تأسف بگوئیم حکومت ایران کماکان همان چارچوب‌های قشری و استبدادی را که از آغاز بر آنها متکی بوده حفظ کرده و هنوز نشان جدی از اینکه جریانی در حکومت قصد داشته باشد این چارچوبها را تغییر بدهد و استبداد مذهبی را تعدیل کند و یا تغییر بدهد وجود ندارد. گاهی حرف‌های زده میشود از سوی برخی مسئولین جمهوری اسلامی که تاکنون هیچگونه نتیجه‌ای بار نیاورده اند. آنها در همان زمانی که مهاجرین را دعوت به داخل میکنند صدها زندانی سیاسی را بدون محاکمه اعدام میکنند. سرکوب، خفقان، بی‌قانونی و نا امنی همچنان ادامه دارد. نیروهای سیاسی

حتی آنهاست که پیوند نزدیکی با دولت جمهوری اسلامی دارند نیز از بیان آزادانه عقایدشان و از فعالیت آزادانه محرومند و در معرض فشار و تهدید و سرکوب قرار دارند. بنابراین در عرصه سیاسی ما هنوز دلایلی نداریم که حاکی باشد از تعدیل سیاستهای جمهوری اسلامی و حرکت بسوی یک فضای نسبتاً آزاد. تنها میتوان گفت دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی نسبت به گذشته در حل مسائل خود واقع بین تر شده است. و این منجمله شامل چگونگی مقابله با نیروهای مترقی است. بهر صورت محض ارائه فاکت به برخی همزمان افراطی هم که باشد باید تصریح کنم که حساسیت نسبت به تحولات درون حکومت و موضعگیری مثبت در قبال اقدامات و سمتگیریهای مثبت (اگر که وجود داشته باشد) امری قطعاً ضروری است. س: عمده ترین وظایف نیروهای چپ در مقابله با رژیم جمهوری اسلامی کدام است؟

ج: من ترجیح میدهم از وظایف مجموع نیروهای ملی صحبت کنم. سالهاست که این وظایف گوشزد میشود (منجمله از سوی سازمان ما) در راستای این وظایف پیشنهادهایی بسیاری داده شده است. بنظر من قبل از هر چیز ایجاد اتحادی از نیروهای ملی و میهن پرست حول برنامه‌ای که دمکراسی را برای ایران تامین بکند ضرورت دارد. نیروها و سازمانهای تندرو با اعتقاد من باید به اتحاد ستیزی پایان بدهند و از بلند پروازیها، از شعارهای تند و غیر عملی، از قرار دادن مجموع برنامه بعنوان هدف مقدم پرهیز نکنند. آنها باید بتوانند بعنوان مبارز نیروی اتحاد باشند. امروزه بنظر میرسد شرایط مساعدی جهت اتحاد نیروهای ملی و میهن پرست حول یک برنامه حداقل برای دمکراسی در ایران فراهم شده است. ولی متأسفانه برخی از ناپیگیرترین نیروها در جهت هدفهای فوق در جنبش چپ قرار دارند. نیروهایی که بخش اعظم فعالیتشان را متوجه افشا و طرد متحدین خودشان میکنند و قادر نیستند به پیشنهادهای واقعی برای اتحاد و مبارزه در راه دمکراسی پاسخ بدهند.

س : اضافه بر دمکراسی بنظر شما چنین جنبه دمکراتیکی برای سازمان دهی مبارزات مردم بر چه شالوده‌ای باید استوار باشد؟ اصلی‌ترین شعار-های این جنبه بنظر شما چیست؟

ج : اصلی‌ترین شعار طبیعتاً چیزی جز اصلی‌ترین و مبرمترین خواسته‌های موجود مردم نمیتواند باشد. مردم چه میخواهند؟ مردم در شرایط کنونی خواهان حکومت قانون، خواهان پایان یافتن ناامنی، خواهان پایان یافتن استبداد مذهبی، خواهان استقرار آزادی و خواهان بهبود زندگی مادی و معنوی‌شان هستند. علاوه بر این مردم با جنگطلبی‌های جمهوری اسلامی شدیداً مخالفند و خواهان تضمین صلح پایدار بین ایران و همسایگانیش هستند. همین خواسته‌های مردم هستند که شعارهای ما را تعیین میکنند. طبیعتاً در عرصه اقتصادی به تناسب ماهیت برنامه نیزوهای متری برنا-مه‌های گوناگونی برای بهبود زندگی مردم و پیشرفت اقتصادی و رفاه اجتماعی ارائه میشود. قطعاً باید گفت که اصلاحات اقتصادی و بهبود زندگی مردم بگونه‌ای که مورد توافق نیروهای باشد که ذر راه دموکراسی در این مرحله مبارزه میکنند باید جزء برنامه اتحاد قرار بگیرد. دیگر سبب اینکه نیروهای هستند که از طریق افزودن به خواستها و یا کاهش خوا-سته‌های مردمی اتحاد را تهدید میکنند. ما نمیتوانیم مبارزه در راه صلح و دموکراسی را به نیروهای چپ و یا به نیروهای رادیکال محدود کنیم. با اعتقاد من تمام نیروهای که برای ایران پیشرفت، دموکراسی و صلح میخواهند از هر گروهی که باشند میتوانند در این اتحاد جا بگیرند. به اراده ما نیست که کی درون این اتحاد جا میگیرد یا نمیگیرد. این شعارها و خوا-سته‌های هر نیروی است که تعیین میکند او جزو این اتحاد هست یا خیر. نیروی جمهوری خواهی که خواهان صلح و آزادی است بطور طبیعی نیروی پیشرفت است و متحد ماست.

س : آیا استقرار حکومت قانون و رژیم آزادیخواه مبتنی بر اراده مردم بدون سرنگونی این رژیم امکان پذیر هست یا خیر؟

ج: بدون برکناری استبداد روشن است که تامین دموکراسی مورد نظر مامکن نیست. ولی از اینجا نمیتوان باین نتیجه رسید که تنها راه نبرد قهرآمیز است. نمیتوان باین نتیجه رسید که مبارزه در راه رفرمهای سیاسی فاقد ارزش هستند. باعتقاد من مبارزه در راه صلح و دموکراسی با توسل به همه شیوه‌های مبارزه باید صورت یگیرد و با تاکید بر این که ما اساسا در پی شیوه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه هستیم و تنها هنگامی مساله قهر مطرح میشود که حکومت آثار به ما تحمیل کند. لذا خواست ما برکناری استبداد مذهبی است. چگونه این استبداد مذهبی برکنار میشود؟ ما در اینراه باید از همه راهها و شیوه‌هایی که مردم می‌پذیرند یا پیشنهاد میکنند و درست میدانند استفاده کنیم. برخی شیوه‌ها نیز از پیش مردودند. مثل شیوه استفاده از جنگ علیه رژیم و یا اتخاذ تاکتیک‌های همسوبا ارتش مهاجم بیگانه. دفاع از یکپارچگی میهن در برابر قدرتهای مهاجم کمتر از هیچکدام از بنیادی‌ترین خواست‌ها. ی ما نیست. روشنتر بگویم، در شرایط امروز جهان، تا آنجا که امر دفاع از میهن مطرح باشد حتی اگر شیطان امر دفاع را بعهده داشته باشد و خنسنده نیروی مهاجم باشد، ترجیح میدهم بکمک شیطان به دفع تجاوز کمک کنم.

برای من مردم و میهن مفاهیم بیگانه‌ای هستند. س: من در رابطه با اشکال مبارزه حرفی ندارم. اما سؤال من اینستکه آیا امکان این تحولات دموکراتیک در چارچوب این رژیم جمهوری اسلامی امکان دارد یا نه؟ برای رسیدن بیک حکومت قانون، برای تامین بیک رژیم آزاد مبنی بر اراده مردم آیا اولین اقدام اساسی سرنگونی این رژیم موجود هست یا نه؟ این مساله اساسی است که باید روشن بشود.

ج: طبیعتا دموکراتیسم مورد نظر ما با رژیم اسلامی در تضاد است. برای اینتقارار بیک دموکراسی واقعی و تمام عیار در ایران قطعا باید استبننداد مذهبی کنار گذاشته شود. در این نمیشود شك کرد. بیک رژیم آزادیخواه که بر پایه‌نفی استبداد مذهبی استقرار است، رژیمی که دین و فلسفه راز دولت تفکیک نمیکند، آزادی کامل عقیده و احزاب را رعایت میکنند،

رژیمی که در آن رای و اراده مردم تعیین کننده دولت و برنامه‌های آنست این رژیم ذاتاً در تضاد با استبداد مذهبی است. در تضاد با آن رژیمی است که ما امروز در ایران مشاهده میکنیم. اما از اینجا نمیتوان به این نتیجه رسید که هیچگونه گامی در جهت تامین برخی آزادیها نمیتوان برداشت مگر اینکه این رژیم سرنگون شود. برای مثال ما نمیتوانیم مبارزه در راه قطع شکنجه زندانیان سیاسی، مبارزه در راه جلوگیری از تعقیب و بناینداشت نیروهای مبارز را موکول کنیم به مبارزه در راه برکناری کل رژیم. يك رشته هدفها و شعارها هستند که ما آنها را تعقیب میکنیم و از آنها نتیجه کوتاه مدت و آنی را منظور نظر داریم. ما در همین رژیم جمهوری اسلامی میخواهیم شکنجه زندانیان قطع شود، به کشتار خاتمه داده شود و با در محاکمات عدالت رعایت شود و یاباه اسیر حق داده شود از وکیل استفاده کند و از خود دفاع کند و یا به مهاجرین حق بازگشت به میهن داده شود. اینها خواستههایی هستند که در رابطه با يك رژیم دموکراتیک مفهبنوم ندارد. چون در آن رژیم اینها تامین میشود. این خواستها بخشی از خواستههایی هستند که بطور روزمره در مقابل این رژیم ارائه میشود. بایسن خواستها و باین مبارزه نباید کم بها داد. طبیعتاً این مبارزه در راستای آن هدف بلند مدت تر ما برای استقرار يك دموکراسی تمام عیار به جای رژیم استبداد مذهبی است. گاهی بدلیل مطلق کردن هدف برکناری رژیم جمهوری اسلامی باین هدفهای مبرم و روزمره کم بها داده میشود.

س: چه نیروها و یا طیفی از نیروهای سیاسی بطور مشخص از نظر شما در چنین جبهه دموکراتیک قرار میگیرند؟

ج: همانطور که گفتم این ما نیستیم که تعیین میکنیم چه نیروئی در این اتحاد و جبهه قرار میگیرد. شعارها و خواستههای آن نیرو است که اینرا تعیین میکنند. هر نیروئی که در شرایط کنونی خواستار تضمین صلح و دموکراسی باشد و نخواهد رژیم معینی را به کشور تحمیل کند بطیور طبیعی در چارچوب این اتحاد قرار میگیرد. هیچ نیروئی را نمیتوان



چنانچه این هدفها را تعیین کند از اتحاد محروم کرد • چنین اقدامی بنه  
اعتقاد من اقدامی غیر مترقی است •

س : با توجه باینکه در حال حاضر مساله صلح يك مساله درجه دومی است  
( در حال حاضر جنگ ایران و عراق بیش از یکسال است که قطع شده است )  
برای تشکیل يك جبهه متحد آیا امر دموکراسی مساله مقدم است ؟

ج : درست است با قطع جنگ امروز شعار مقدم و مبهم و اساسی ما همسنان  
شعار دموکراسی است ولی تضمین صلح کماکان یکی از هدفهای بنیادین  
ماست • چنانکه شرایط تغییر کند و بار دیگر جنگ شعله ور شود این هدفها  
میتوانند جابجا بشوند • ما در همین شرایطی که جنگ تـمـح شده بنا  
حساسیت تمام باید متوجه باشیم که شرایط جنگی همچنان وجود دارد و نیز  
جنگ همچنان کشور را تهدید میکند • بهر صورت باید گفت امروز دموکراسی  
مرکزی ترین ، تعیین کننده ترین و فراگیرترین شعار در کشور ما و در  
مقیاس جهانی است • برای حفظ صلح - که بود و نبود بشریت بستگی  
آن وابسته است - نیز تضمینی جز دموکراسی و دموکراسی بیشتر وجود  
ندارد • دموکراسی در مقیاس کشورها ، دموکراسی در مناسبات میان کشورها ،  
ملتها ، نژادها و سیستمهای سیاسی ، دموکراسی برای همه بشریت ، چنین  
است بزرگترین شعار سیاسی نواندیشی و نوزایی جهانگیر فرهنگی ، و  
همین است بزرگترین ضامن صلح • پس جاودان باد صلح ، برقرار بساد  
آزادی و گسترده باد عدالت •

آبان ۶۸

## برای جنبش ملی - دموکرات ، با آرمان عدالت و سوسیالیسم

### جنبش ما

۱ - جنبش ما، جنبشی ملی - دموکرات با آرمان عدالت اجتماعی و سوسیالیسم است . این جنبش بر بستر تحول و تکامل جنبش فدائیان خلق ایران شکل گرفته است . جنبش فدائیان خلق ، در دهه چهل ، با آرمان دموکراسی و سوسیالیسم هستی یافت ، و با قیام حماسی سیاهکل ، در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ ، پیکار سازمان یافته با دیکتاتوری شاهی را آغاز کرد .

جنبش فدائیان خلق بخشی از جنبش ملی ، دموکراتیک و عدالتخواه مردم ایران در تاریخ معاصر کشور مان است . جنبش فدائیان خلق از آغاز پیدایش کوشید تا با نبرد جانبازانه ، مردم ایران را در دستیابی به آزادی و عدالت اجتماعی یاری رساند . جنبش فدائیان کوشید تا با ایستادگی در برابر مداخله جویی‌های ابرقدرت‌ها و قدرتهای خارجی و همسودهای داخلی آنان ، راه مستقل و ملی پیکار آزادیخواهانه و عدالت پژوهانه مردم را پاس دارد .

جنبش فدائیان خلق، در طول پیکار سرسختانه خویش ، فراز و فرودهای بسیاری را پشت سرگذارد و تجارب بسیاری اندوخت . در این راه سخت

یاور بزرگ جنبش ما همواره اعتقاد راسخ آن به نیروی سازنده مردم و آرما-  
نهای بزرگ آنها بوده است . جنبش فدائیان ، با تکیه بر آرمانها و  
خواستههای مردم ، همواره به تکامل نگرشها و سیاستهای خویش برخاسته  
و کوشیده است تا برنامه و سیاست خود را بر نیازهای واقعی جامعه ما  
منطبق کند .

اکنون ، با بهره‌گیری از تجربه‌های مبارزاتی دهه‌های اخیر مردم  
ایران ، با بهره‌گیری از درسهای بزرگ " انقلاب بهمن " ، و نیز با توجه  
همه سویه به شرایط جدید جهانی و مسایل تازه‌ای که پیش روی رهپویان  
آزادی و عدالت پدیدار شده است ، مردم میهن ما نیازمند جنبش دموکرات-  
تیک نوینی هستند . این جنبش از دید ما ، جنبش ملی - دموکرات ، با آرمان  
عدالت اجتماعی و سوسیالیسم است . جنبش نوین ما ، از یکسو بر سنتها و  
دستاوردهای مجموع مبارزات ملی ، دموکراتیک و عدالتخواهانه مردم ایران  
متکی است ، و از سوی دیگر حامل بینش و برنامه برآمده از شرایط نویسن  
ملی و بین‌المللی است .

درفش جنبش ما ، درفش سه رنگ ایران است ، و خواست بزرگ ما آشتی ملی  
و اتحاد برادرانه همه نیروهای ترقیخواه ، برای آزادی و آبادی میهن ، بهسازی  
زندگی مردم و تامین صلح و دموکراسی و عدالت در کشور است .

۲- ماهیت جنبش ما را همپیوندی ژرف خصلتهای ملی ، دموکراتیک ،  
عدالتخواهانه و آرمانخواهی سوسیالیستی آن تعیین میکند .

ویژگی ملی جنبش ما ، پیروی مجموع سیاستهای داخلی و خارجی آن  
از اصل تامین منافع مردم ایران ، در چارچوب مناسباتی صلح‌آمیز ، برادری  
انه و برابرنه با دیگر کشورهای جهان است .

ویژگی دموکراتیک جنبش ما ، پیروی کامل آن از اصل حاکمیت مردم ،  
بر پایه رای و اراده آزادانه خود مردم است . جمهوری پارلمانی ، آزادی کامل  
سیاسی و نظام چند حزبی ، مناسبات دموکراتیک میان خلقهای ساکن کشور  
و تضمین حقوق دموکراتیک فردی و اجتماعی مردم ، ارکان دموکراتیسم .

جنبش ما را میسازند.

ویژگی عدالتخواهی جنبش ما ، پیروی آن از سیاست نوسازی و پیشرفت شتابان تولید و اقتصاد و حمایت پیگیر از کارگران ، کارمندان ، کشاورزان و دیگر کارورزان یدی و فکری ، با هدف بهسازی مداوم زندگی آنها ، گسترش رفاه عمومی ، کاهش تفاوتها در سطح زندگی مردم و سمت گیری برای پایان دادن به بهره کشی فرد از فرد است .

آرمان جنبش ما و سمت گیری برنامه ما سوسیالیسم است . سوسیالیسم از دید ما ، نظامی از ارزشهای اجتماعی و انسانی است ، بر پایه کنترل و اداره اجتماعی تولید و اقتصاد ، دستیابی به حداکثر رشد و رفاه ، پایان دادن به بهره کشی فرد از فرد و براندازی همه سویه ستم ملی ، نژادی ، جنسی ، مذهبی ، عقیدتی و فرهنگی و بازسازی جامعه بر پایه صلح ، دموکراسی ، برابری و برادری .

از دید ما سوسیالیسم یک آرمان اجتماعی فراگیر است و منتج همه انحصاری هیچ فلسفه و مکتب خاصی نیست . سوسیالیسم یک آرمان اجتماعی و نظام ارزشی بالقوه عموم بشری است ، که در طی سالها ، در کشورهای گوناگون ، توسط جنبشهای زحمتکشان و ستمدیدگان ، خصوصا توسط جنبشهای کارگری و روشنفکران و اندیشمندان پیشرو شکل گرفت و تکامل یافت . اندیشه سوسیالیسم متناسب با تکامل تمدن ، تکامل می یابد . در روزگار ما نیز این آرمان بر بستر تحولات علمی - فنی - و اقتصادی - اجتماعی ، روبه تحول دارد و بر قانونمندیهای تازه ای متکی میشود . خصلت تحول پذیر و تکامل یابنده سوسیالیسم گویای حقانیت این آرمان توده ای و بشری است . سوسیالیسم شکل عالی و هم پیوسته پیشرفت اقتصادی ، دموکراسی سیاسی ، عدالت اجتماعی و فرهنگ اومانیستی ، در جامعه انسانی مبتنی بر صلح و برادری است .

۳- جنبش ما ، جنبشی است سیاسی - اجتماعی ، معتقد به آزادی وجدان و مخالف دخالت احزاب و دولتها در امر دین و فلسفه و وجدانیات

مردم • در آمیختن امور فلسفی - مذهبی و هدایت و غایت شناسی با امر حزب و دولت ، باعث تفتیش عقیده ، استبداد سیاسی و معنوی ، تبدیل احزاب سیاسی به فرقه‌های بنیادگرا و ایجاد تفرقه و خصومت در میان مردم ایران میشود • ما خواهان آن هستیم که احزاب و جنبشهای سیاسی مترقی ، مردم رانه بر پایه باورهای ایدئولوژیک فلسفی - مذهبی ، بلکه بر پایه آرمانها و آماج‌های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی متشکل و بسیج کنند • این خواست نیز یکی از رکنهای دموکراتیسم در جنبش ماست •

۴- جنبش ما بر مجموع نیروی کار و زحمت متکی است ، مدافع منافع همه کارورزان و سازندگان جامعه است و با مرزبندیهای جدایی افکنانه در صفوف زحمتکشان مخالف است • جنبش ما ، جنبش همه مردم ترقیخواه ایران در پیکار برای پیشرفت ، دموکراسی و عدالت است •

۵- جنبش ما پیرو منشور حقوق بشر است •

۶- جنبش ما هم آرمان و همیار جنبش صلح و زیست در جهان است •

## آماج‌های بنیادین جنبش ما

### جمهوری پارلمانی

- جمهوری پارلمانی خواست مقدم سیاسی برنامه ماست می‌آختاروقانون اساسی این جمهوری توسط مجلس موسسان تعیین و با همه‌پرسی سراسری قطعی میگردد . این نظام دموکراتیک بر شالوده‌های زیر استوار است .
- ۱- انتخابات آزاد و همگانی ، با رای مخفی ، مستقیم و برابر .
  - ۲- آزادی کامل احزاب سیاسی و اتکاء به نظام چند حزبی .
  - ۳- مجلس نمایندگان بالاترین نهاد حکومتی است .
  - ۴- نخست وزیر منتخب مجلس و بالاترین مقام دولتی است .
  - ۵- قوای مقننه ، مجریه و قضائیه از یکدیگر جداست .
  - ۶- دستگاه قضایی بکلی مستقل است ، دادستانها و هیات منصفه با رای آزاد مردم انتخاب میشوند .
  - ۷- جمهوری پارلمانی بشکل فدرال تشکیل میشود؛ فدرالیسم بر پایه مناطق ملی است .
  - ۸- در مناطق ملی ، مجلس ملی هر خلقی بالاترین نهاد قدرت در مقیاس همان منطقه است .
  - ۹- نظام تشکیل انجمن‌ها ، از انجمن ده تا استان ، با حقوقی که قانون اساسی تعیین میکند به اجرا در می‌آید .
  - ۱۰- نهادها و امور حکومتی و دولتی ، از نهادها و امور دینی جداست . دولت حق مداخله در امور دینی مردم را ندارد . روحانیون آزادانه و مستقلانه امور دینی مردم را رهبری میکنند .
  - ۱۱- دولت غیر ایدئولوژیک است و نمیتواند سخنگوی هیچ مکتب ایدئولوژیکی باشد .
  - ۱۲- مردم به کمک سیستمی از نهادها و قوانین که به آنها امکان

عزل منتخبین ، کنترل دولت و اعمال اراده در همه نهادهایی  
حکومتی را میدهد ، بر کارکرد نهادهای حکومتی و منتخبین  
خود نظارت میکنند .

۱۳. مدت زمان تمدی پستیهای بالای دولتی ، خصوصاً تضدی مقام

نخست وزیر ، برای هر شخص محدود است .

## آزادی

جمهوری پارلمانی که خود نهاد بزرگ دموکراسی است ، آزادیهای همسه  
جانبه سیاسی و حقوق دموکراتیک فردی و اجتماعی را تامین میکند . در این  
زمینه ، مهمترین آماجها چنین اند .

۱- اجرای بی خدشه منشور حقوق بشر .

۲- آزادی اندیشه ، عقیده ، علم ، هنر ، ادبیات ، فلسفه ، مذهب ، قلم و  
بیان ، آزادی مطبوعات ، اجتماعات ، تظاهرات و آزادی کامل سندیکاهنسا ،  
اتحادیهها و احزاب ، سازمانها و جنبشهای سیاسی .

۳- حق انتخاب شدن و انتخاب کردن برابانه برای همه مردم ، قطع

نظر از نژاد ، ملیت ، جنسیت ، عقیده و مذهب .

۴- حق گزینش آزادانه شغل ، محل سکونت و تابعیت ، حق مسافرت ، حق

ارائه دادخواست و دفاع در محاکمه و برخورداری از امنیت قضایی بر پایه

اصل برائت ، حق گزینش آزادانه پوشاک ، آزادی در آرایش .

۵- اتخاذ تدابیر ضرور برای لغو مجازات اعدام .

## نظم ، امنیت و قانون

نظم ، امنیت و قانونیت ، بخش جدائی ناپذیری از نظام دموکراتیکی است

که برنامه ما خواهان آنست .

## صلح

یکی از سمت‌گیریهای پایه‌ای جنبش ماکوشین، در راه صلح است. تأمین و تضمین صلح میان ایران و همسایگان، تبدیل ایران به عامل صلح در منطقه و هر چه فعالتر کردن ایران در جنبش صلح و خلع و سلاح و حفظ محیط زیست وظیفه بزرگ ملی و بشری ماست.

۱- مناسبات ایران و همسایگان آن باید مبتنی باشد بر عدم ادعای ارضی، عدم مداخله، همزیستی مسالمت‌آمیز، همکاری برابرنه و برادرانه و نفی زورگوئی و قهر در مناسبات طرفین.

۲- نقش ایران در منطقه باید مبتنی باشد بر مبارزه در راه تأمین و تضمین صلح و امنیت در منطقه خلیج فارس، دریای عمان و اقیانوس هند، تبدیل این مناطق به مناطق خالی از سلاحهای هسته‌ای و کشتار جمعی، برچیدن پایگاههای نیروهای خارجی از این مناطق و برقراری مناسبات صلح‌آمیز و برادرانه در میان مجموع کشورهای این مناطق.

۳- در مقیاس جهانی، کشور ما باید نیروی پیگیر صلح و خلع سلاح باشد. توسل به تسلیحات اتمی توسط هر کشور و در هر کجا که باشیم نمیتواند جنبه دفاعی بخود بگیرد. توسل به تسلیحات اتمی، به‌شکل، تجاوز به حقوق بشریت و جنایت علیه کل زندگی و تمدن بشری است.

لغو پیمانهای تجاوزکارانه ناتو و ورشو، خلع سلاح کامل هسته‌ای، نابودی همه سلاحهای کشتار جمعی و بازسازی مناسبات بین‌المللی بر پایه همزیستی مسالمت‌آمیز، امنیت متقابل، موازین بشری و همکاری و همیاری جهانی خواست برنامه ماست.

## استقلال ملی

حفظ و تحکیم استقلال ملی و پاسداری از تمامیت ارضی کشور، وظیفه ملی و میهنی جنبش ماست. در روزگار ما کشورهای جهان با شتاب فزاینده



در سمت همپیوستگی پیش میروند • استقلال ملی ما در پیوند با این روند جهانی است •

## پیشرفت اقتصادی

پیشرفت اقتصادی بنیادی ترین آماج برنامه ماست • کشور ما نیازمند آن است که با جذب انقلاب علمی و فنی و ایجاد تحول بنیادین در کمیّت و کیفیت تولید، پس ماندگیهای دیرین را پرشتاب جبران کند و در طسراز کشورهای پیشرفته صنعتی جای گیرد • ثروتهای طبیعی و امکانات مادی و انسانی کشور ما پشتوانه نیرومندی برای دستیابی قطعی به این هدف بزرگ است • برنامه ما برای پیشرفت شناپان اقتصادی بر شالودههای زیر استوار است :

۱- دموکراسی اقتصادی • این اصل دارای سه رکن است :

- الف : آزادی مالکیت و فعالیت اقتصادی ، پذیرش اقتصاد چنسد ساختاری ، شامل بخشهای خصوصی ، دولتی ، تعاونی ، خودگردان و دیگر اشکال اجتماعی مالکیت و اداره تولید و انواع ترکیب ساختارهای فوق •
- ب : کاربست شیوه رقابت دموکراتیک میان بخشهای گوناگون •
- ج : افزایش مداوم کنترل و اداره اجتماعی اقتصاد ، در تلفیق سازنده با رکن های فوق •

- ۲- تامین و تضمین مالکیت ملی بر ثروتهای طبیعی کشور و بهره- برداری علمی و آینده نگرانه از این ثروتها •
- ۳- تابعیت بخشهای دولتی و اجتماعی از قوانین علمی و طبیعی و تجارب موفق رشد و اداره اقتصاد ، استفاده آنها از کارکردهای بازار در امر تامین نیروی کار ، تهیه مواد خام ، سرمایه گذاری ، تولید و فروش •
- ۴- تصویب قوانین و ایجاد شرایط ضرور برای تامین امنیت فعالیت -

های اقتصادی قانونی افراد و موسسات .

۵- ایجاد شرایط مساعد برای جلب سرمایه‌های خارجی ایجادگر و ناقل علم و فن پیشرفته تولید ، گسترش مناسبات اقتصادی با کشورهای پیشرفته صنعتی و ایجاد همپیوندی های سازنده اقتصادی با آنها با هدف تامین نیاز ملی ما در جذب دستاوردهای انقلاب علمی و فنی و برخورداری از تکنولوژی و صنعت مدرن .

۶- کاربست همه امکانات ملی و بین‌المللی کشور ما برای تسریع روند صنعتی کردن همه جانبه و مدرن سازی تولید و اقتصاد .

۷ - صنعتی کردن و نوسازی اقتصاد کشاورزی بر پایه مجموع امکانات بخشهای گوناگون دولتی - خصوصی و اجتماعی ، گسترش زمینهای زیر کشت از طریق آبادسازی زمینهای بایر ، تامین آب لازم برای کشاورزی ، توسعه جنگلها و مراتع ، سرمایه‌گذاری وسیع در زمینه دامداری و کوشش برای بهره‌گیری از همه ظرفیتهای موجود بخشهای مختلف اقتصاد کشور .

۸- ایجاد مراکز و نهادهای علمی ، پژوهشی و آموزشی برای گسترش پایه‌های علم و فن و کاربرد آنها در اقتصاد و تربیت متخصصین .

۹ - ایجاد شرایط و انگیزه‌های کافی مادی و معنوی برای جلب متخصصان ایرانی که بدلائیل گوناگون مهاجرت کرده‌اند .

۱۰- حمایت از صادرات و بکارگیری همه امکانات برای گسترش بازار خارجی کالاهای ایرانی و برای بالا بردن توان رقابت کالاهای ایرانی با کالاهای خارجی ، در داخل و خارج .

۱۱ - تکمیل و گسترش شبکه راههای زمینی ، هوایی و دریایی و بالا بردن توان و تحرک سیستم های حمل‌ونقل و مجهز کردن کشور به سیستم سیستم توانای حمل و نقل بین‌المللی .

## عدالت اجتماعی

درآمیزی عدالت اجتماعی با پیشرفت اقتصادی ، بیانگر خلوص است .

مردمی جنبش ما و دفاع آن از کار در برابر تبیض و استثمار است. برنامه‌ها برای عدالت اجتماعی بر ارکان زیر استوار است.

#### الف - رشد و رفاه اقتصادی

تجربه تا کنون کشورهای دارای نظامهای مختلف نشان میدهد کم‌به رشد و رفاه اقتصادی، بزرگترین شرط برای دستیابی به عدالت اجتماعی است. در جامعه ناپیشرفته، امکان بالا بردن سطح زندگی توده‌های مردم و برخوردار کردن آنها از تامين اقتصادی و آزاد کردن آنها از قید استثمار بسیار کم است و با موانع بسیار دشواری روبروست. ناپیشرفتگی اقتصاد، با کار سنگین و خشن و کم بار و کم درآمد همراه است. در چنین شرایطی اشکال خشن‌تر ستم بر کار و بهره‌کشی از کار سر بر می‌آورد و برنامه‌ه عدالت اجتماعی را، در بسا زمینه‌ها، از محتوا خالی میکنند. در روزگار ما که اقتصاد هر کشوری با هزاران رشته به اقتصاد دیگر کشورها گره میخورد، در روزگاری که وضعیت اقتصادی هر کشور ارزش کار و ارزش نیازمندیهای زیستی کارگران و کارورزان هر کشوری شدیداً زیر تاثیر وضعیت اقتصادی و زیستی در دیگر کشورهای جهان است، نارسد یافتگی تولید و اقتصاد، بگونه بزرگترین عامل استثمار کار و محرومیت کارگران و کارورزان عمل میکند. از اینرو، عدالت اجتماعی در بزرگراه رشد و رفاه اقتصادی پیش میرود. بر همین اساس، هدف مقدم ما در راستای تامین عدالت اجتماعی، تسریع رشد و رفاه اقتصادی است.

#### ب - تامین اجتماعی و حقوق کار

گسترش پیگیر و همه سويه سیستم تامينات اجتماعی و تامین حقوق کار، یکی از مهمترین و تجربه شده‌ترین راه‌های دستیابی تدریجی بسه عدالت اجتماعی است. در این زمینه اقدامات زیر ضرورت قطعی دارد:

۱- اجرای مفاد اعلامیه جهانی حقوق سندیکایی

۲- تامین حق هر فرد برای داشتن کار و برای گزینش آزادانه کار

۳- تضمین امنیت شغلی

۴- تضمین حق کودکان و نوجوانان برای تحصیل

۵- تعیین حداقل دستمزد بر پایه محاسبه دقیق حداقل معیشت و افزایش مداوم آن ، متناسب با نوسان قیمت‌ها و افزایش توان اقتصادی کشور

۶- پرداخت مزد مساوی در برابر کار مساوی ، برای زنان و مردان و هم‌همه افراد شاغل در کشور

۷- پرداخت کمک هزینه اولاد، متناسب با نیازهای ضروری معیشتی و تربیتی کودکان

۸- پذیرش حق هر کس برای داشتن مسکن، تعیین حداقل مکفی مسکن برای هر خانواده ، با محاسبه نیاز کودکان به مسکن .

۹- برنامه ریزی وسیع دولتی برای مسکن سازی و فعال کردن بخش خصوصی و بکارگیری امکانات فردی در این زمینه، موظف شدن واحدهای بزرگ صنعتی ، اداری و خدماتی برای تامین مسکن کارگران و کارکنان خویش و همکاری و کمک دولتی در این زمینه .

۱۰- برابر کردن ساعات کار هفتگی و مرخصی سالیانه کارگران ، کارمندان و دیگر کارکنان موسسات . تعیین مرخصی کافی زایمان برای زنان ، پائین آوردن ساعات کار در محیط‌های آلوده و در کارهای سخت و فرساینده .

۱۱- ایجاد شبکه وسیع شیرخوارگاه و مهدکودک‌ها و تامین شرایط ضرور برای اشتغال زنان .

۱۲- تامین حق زحمتکشان برای استراحت سالیانه ، موظف شدن همه موسسات و ادارات به ایجاد آسایش‌خانه، آسایش‌خانه درمانی، هتل‌های بیلابقی و ساحلی و تامین دیگر امکانات ضرور برای استراحت سالیانه کارگران و کارمندان خود .

۱۳- تامین بیمه همگانی برای زحمتکشان و خانواده و افراد تحت تکفل آنها، برخورداری همگانی از بیمه بازنشستگی ، بیکاری ، سالخوردگی ، از کار افتادگی ، بی‌سرپرستی ، خدمات بهداشتی و درمانی ، در راه ماندگی

حوادث ، سوانح و غیره .

۱۴- حمایت از کارگران ، کارمندان و دیگر زحمتکشان فکری ویدی

در ایجاد آزادانه انواع تشکلهای صنفی و صنفی سیاسی خویش .

۱۵- تامین حق شرکت و مشاورت کارگران و کارکنان در برنامه‌ریزی

تولید و مدیریت واحدها، با واسطه تشکلهای صنفی خود .

۱۶- قرار دادن دانشمندان ، هنرمندان ، نویسندگان ، روزنامه

نگاران ، دانشجویان ، روحانیون و طلاب مدارس دینی زیر پوشش مجموع

تامینات اجتماعی، موظف کردن دولت به حمایت از فعالیتهای فسردي

و ابتکاری در زمینه‌های علمی ، هنری و ادبی .

۱۷- اجباری کردن سوادآموزی و کارآموزی و رایگان کردن آموزش در

همه سطوح .

۱۸- رایگان شدن بهداشت و درمان برای همه و ایجاد شبکه‌های

بهداشتی و درمانی متناسب با مجموع نیازهای جامعه .

۱۹- تامین حق مردم برای برخورداری از آب و هوا و محیط زیست

سالم .

۲۰- تامین حق مردم برای مصون ماندن از خطر بیماری‌های کشنده

و اعتیاد به مواد مخدر و مصون بودن از بوروکراسی و باند بازی و باندها

و افراد زورگو ، بزهکار ، رشوه‌خوار ، باج‌گیر و دزد ، تبدیل دستگاه پلیس

به دوست و همیار مردم و مدافع مقتدر و فسادناپذیر آنها در مقابله با

قانون شکنان و عاملین فسادهای فوق .

۲۱- تامین حقوق کودکان و نوجوانان در داشتن سرپرست حقوقی و

حقیقی ، در مصونیت از آزار جسمی و روانی ، گرسنگی و دریدری ، در بر-

خورداری از امکانات ضرور برای آموزش و پرورش و تربیت اخلاقی و تامین

حقوق آنها در برخورداری از حق شناخت میهن و داشتن روحیه میهن -

پرستانه ، صلحدوستانه و ایجادگرانه .

۲۲- تامین حق برخورداری برابرا نه همه زحمتکشان از مجموع

تامینات اجتماعی و حقوق کار ، مستقل از جنس ، نژاد ، ملیت ، عقیده و غیره .

### ج : گسترش تدریجی و دموکراتیک کنترل و اداره اجتماعی اقتصاد

گسترش تدریجی و دموکراتیک کنترل و اداره اجتماعی اقتصاد، بزرگ‌ترین وسیله تأمین عدالت اجتماعی است . این امر دو هدف را پی میگیرد : یک : انطباق فزاینده فعالیت‌های اقتصادی بر نیازهای مردم ایران و بهسازی مداوم سطح زندگی آنها ، دو : سمت دادن جامعه بسوی سوسیالیسم که مبتنی است بر نفی کامل استثمار و خود محصول عالی‌ترین شکل کنترل و اداره اقتصاد ، در تلفیق با سطح عالی پیشرفت و کارآیی اقتصاد است . تجربه نشان داد ، برنامه‌هایی که عدالت اجتماعی و سوسیالیسم را ، نه در شکل منعطف کنترل و اداره اجتماعی اقتصاد ، بلکه در شکل همه دولتی کردن اقتصاد میدیدند ، با شکست روبرو شدند . همینگونه ، برنامه‌هایی که بر نفی کامل کنترل و اراده اجتماعی اقتصاد قنچی بودند ، در تأمین عدالت اجتماعی شکست خوردند . از دید برنامه ما ، پیگیری هدف نهائی عدالت اجتماعی برای پایان دادن به ستم و استثمار ، از یکسو نیازمند گسترش مداوم و دموکراتیک کنترل و اداره اجتماعی اقتصاد است ، و از سوی دیگر نیازمند بهره‌گیری از همه اشکال ایجادگر فعالیت اقتصادی در بخشهای اجتماعی و خصوصی . از دید برنامه ما ، مسأله مرکزی سوسیالیسم ، کنترل و اداره اجتماعی اقتصاد ، در همه اشکال بار آور است . این امر تنه‌شنا هنگامی به سطح عالی اجتماعی شدن اداره موسسات اقتصادی فرا خواهد روئید ، که بخشهای اجتماعی اقتصاد بگونه دموکراتیک و از راه رقابت اقتصادی ، و بر پایه سازندگی و سودآوری خود ، قلمرو خویش را در سایه بخشها گسترش دهند و فعالیت بخشهای غیر اجتماعی را در مقایسه با خود کم بار و بی بار و ناسودآور کنند .

بر پایه نگرش فوق ، برنامه ما برای گسترش تدریجی و دموکراتیک کنترل و اداره اجتماعی اقتصاد، روشهای زیر را در پیش میگیرد .

۱- گسترش تدریجی و دموکراتیک بخشهای اجتماعی اقتصاد، از راه کاربست همه امکانات اقتصادی برای برتری یافتن تکنولوژی ، بارآوری و سودآوری این بخشها .

۲- گسترش سرمایه گذاریهای مشترک دولتی - خصوصی و ترغیب بخش خصوصی به افزایش موسسات اقتصادی مختلط .

۳- کمک به بخش خصوصی در سمتگیری بسوی فعالیتهای اقتصادی سازنده، و در انطباق فعالیتهای آن با نیازهای ملی و مردمی، و افزایش سهم بخش خصوصی در عمران و آبادی کشور و بهسازی سطح زندگی مردم و تامین پشتوانه مالی برای تأمینات اجتماعی .

۴- گزینش سیاست مالیاتی ، بر پایه افزایش سهم مالیات ، متناسب با افزایش ثروت .

۵- برنامه ریزی عمومی برای کاهش هزینههای اداری و نظامی و بهره-گیری صرفه جویانه و سودآور از منابع طبیعی ملی ، و برای منطبق کردن فزاینده کل فعالیتها با نیازهای رشد اقتصادی ، عمران و آبادی کشور و بهسازی زندگی مردم .

#### د : سمتگیری برای پایان دادن به استثمار

پایان دادن به استثمار، هدف بزرگ و دراز مدت برنامه ما در عدالت اجتماعی است . استثمار کارگران و زحمتکشان ، شالوده بی عدالتی اجتماعی و خشن ترین مظهر ستم بر نیروی کار و زحمت است . تنها هنگامیکه کارگران و زحمتکشان پیدی وفکری از قید استثمار آزاد شده و از همه دستر-نج خویش، هم بطور مستقیم و هم با واسطه خدمات و تأمینات اجتماعی بهره مند شوند، میتوان از تحقق کامل دموکراسی و عدالت اجتماعی سخن گفت . آماج ما برای پایان دادن به استثمار با هدف سوسیالیستی جنبش ما یگانه است و ایندو لازم و ملزوم یکدیگرند . برنامه کنونی جنبش ما

میکوشد تا در راستای آرمان سوسیالیستی و جامعه بدون استثمار، تدریجا و گام به گام از فاصله قطبهای فقر و ثروت بکاهد و با تامین حقوق نیروی کار و گسترش تامينات اجتماعی و کاربست مجموع پیش‌بینیهای ایمن برنامه در زمینه رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی، در سمت پایان دادن به استثمار پیش برود.

## حل مساله ملی

کشور ما ایران، کشوری چند خلقی است که خلقهای آن همپیوندی، های تباری، تاریخی و فرهنگی بسیار ژرف و دیرینه ای دارند. این مردمان دوشادوش یکدیگر ایران را آباد کردند و از آن ذر برابر هجسوم و دست درازی بیگانگان دفاع کردند.

خلقهای کشور ما در عین همپیوندی‌های تاریخی و فرهنگی با یکدیگر، هر يك دارای ویژگیهای تاریخی و فرهنگی خود نیز هستند. این خلقها برخی همجاو برخی ناهمجا هستند، برخی بسیار زودتر و برخی دیرتر انسجام ملی و قومی یافته‌اند. در طول تاریخ کشور، سهم این خلقها در تعیین سرنوشت ایران و در دولت‌مداری یکسان نبود، و از سوی دولت‌های استبدادی بر آنها ستم‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گوناگونی شنیده است.

در این میان، خلق کرد، علیرغم هم تباری و همپیوندی تاریخی — فرهنگی آن با خلق فارس، بدلیل عقب ماندگی اقتصادی، شرایط نامساعد جغرافیایی، سیطره ساختارهای قبیله‌ای و تفاوت مذهبی مردم آن با حکومتگران وقت، و بدلیل مقاومت همه قومی کردها در برابر ستمگری حکومت‌های ارتجاعی، آماج سرکوبهای شدید نظامی شده است. مساله خلق کرد، نه تنها در کشور ما بلکه در مقیاس منطقه و در سطح جهان بحق برجستگی یافته است. کردزایی و کردکشی رژیم‌های عراق و ترکیه، بمسوازات



سرکوبگریهای رژیم ایران، بیش از پیش ضرورت یافتن راه‌حلی مسالمت‌آمیز و عادلانه برای تامین کامل حقوق ملی ملت کرد را مطرح میکند.

جنبش ما، با پایبندی ژرف به دموکراسی و نفی زور و قهر در مناسب‌سبات میان خلقها، حق هر خلقی میدانند که بدور از تحمیلات دولتی، حزبی، فرقه‌ای و بدور از مداخلات خارجی، و با رای و اراده آزادانه خویش، در باره پذیرش یا عدم پذیرش حکومت واحد، در چارچوب ایران دموکراتیک تصمیم بگیرد.

برنامه ما، با رعایت این اصل، میکوشد تا هماهنگ با نیازهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی هر يك از خلقهای ساکن کشور و نیازهای همپيوسته مجموع مردم ایران، و متناسب با الزامات دوران کنونی، راه‌تحکیم وحدت دموکراتیک خلقهای ایران را هموار سازد. برای دستیابی به این هدف و حل مساله ملی در کشور، برنامه کنونی ما اقدامات زیر را پی می‌گیرد:

۱- گسترش همپيوندی و تحکیم وحدت خلقهای ایران، بر پایه‌اضل‌گزینش آزادانه اتحاد؛ و تضمین حق هر خلق برای تصمیم‌گیری در باره سرنوشت خویش.

۲- پایان دادن به هرگونه تبعیض میان خلقهای ساکن کشور، سهم‌شدن برادرانه همه آنها در اداره امور میهن واحد ما. ایران و تعیین سرنوشت اکنون و آینده آن.

۳- انطباق عادلانه بخشبندهای جغرافیائی کشور با منطقه زیست‌خلقهای همجا.

۴- رسمیت یافتن زبان خلقها در قلمروهای ملی، در همه زمینه‌های اداری، اجتماعی و فرهنگی، کاربست زبان فارسی بعنوان زبان مشترک در کشور.

۵- تشکیل مجالس ملی بمشابه بالاترین نهاد محلی قدرت، برای اداره امور داخلی منطقه ملی. این مجالس نهادهای سیاسی - اداری محلی را تعیین میکنند.

- ۶- ایجاد هماهنگی در رشد اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی همه بخشهای کشور .
- ۷- گزینش يك سياست مشترك ملی در مقابله با بهره‌جویی ابر- قدرتها و دولت‌های خارجی از مسایلی ملی در ایران .

## آزادی زنان

- ۱- اعلام آزادی زنان و تامین و تضمین برابری کامل زنان با مردان در همه امور اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی ، قضایی ، فرهنگی و خانوادگی .
- ۲- ممنوعیت چند زنی ، ممنوعیت صیغه و انواع فحشاء " قانونی " ، و غیر قانونی ، تامین برابری مرد و زن در تعهدات خانوادگی .
- ۳- تامین شرایط و امکانات ضرور برای فعالیت اقتصادی - اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی و قضایی زنان .
- ۴- معافیت زنان از کارهای سخت و نامتناسب با مختصات جسمی و روحی آنان .
- ۵- ایجاد تأمینات اجتماعی مکفی در حمایت از مادران و کودکان و به منظور تحکیم شالوده خانواده .
- ۶- یاری همه جانبه به امر تشکل و بسیج زنان برای دفاع هر چه نیرومندتر از حقوق زنان .

## نوسازی و گسترش فرهنگ

- ۱- پایان دادن به بیسوادی از راه بسیج همه امکانات کشور .
- ۲- گسترش نهادهای آموزشی در همه سطوح و در مناطق مختلف کشور و تامین نیازهای جامعه در زمینه دانشگاه ، دبیرستان ، هنرستان دبستان ، مهد کودک و غیره .

- ۳- بازسازی نظام آموزشی و انطباق آن با سطح رشد تمدن معاصر و نیازهای اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی جامعه .
- ۴- فراگیر و رایگان کردن آموزش و لغو هر گونه تبعیض در آموزش بر پایه جنسیت ، ملیت ، عقیده ، مذهب و ثروت .
- ۵- ایجاد و گسترش فرهنگستان همه رشته‌ای ، و تبدیل آن به تکیه- گاه بزرگ علم و فن و هنر و ادب کشور .
- ۶- ایجاد فرهنگستان ملی در مناطق ملی .
- ۷- تامین امکانات برای همه فعالیتهای فرهنگی ، اقدام سازمان یافته در حمایت از زحمتکشان رشته‌های علمی و فرهنگی .
- ۸- تامین امکانات ضرور برای انجام فرایض دینی مردم و اداره امور مذهبی توسط روحانیون ، و برای فعالیت دینی ، علمی و پژوهشی علماء و رهبران مذهبی کشور .
- ۹- تامین امکانات ضرور برای بهسازی وضع حوزه‌های علمیه و ارتباط آنها با مجامع علمی و فرهنگی دیگر کشورها ، و برای آشنا شنیدن طلاب با دستاوردهای علمی ، فنی ، فرهنگی در جهان .
- ۱۰- گسترش مبادلات و مناسبات فرهنگی با کشورهای جهان ، به ویژه با کشورهای پیشرفته و خلقهای هم تبار و همفرهنگ .
- ۱۱- تبدیل زبان انگلیسی به زبان دوم و رایج کشور و اجباری کردن آن در همه دوره‌های آموزشی .

### سیاست خارجی ملی و مترقی

سمتگیری ملی و ترقیخواهانه در سیاست خارجی برنامه ما ، بر سنت‌هایی متکی است که از دوران امیر کبیر آغاز شده ، در جریان انقلاب مشروطیت و جنبش جنگل و پس از آن توسط جنبشها و شخصیت‌های ملی ، دموکرات و سوسیال دموکرات قوام یافته ، با نهضت ملی مصدقی اوج تازه- ای گرفته ، و پس از آن ، توسط نیروهای ملی- ترقیخواه ناوابسته به

به بلوکهای جهانی تکامل یافته است .

سیاست خارجی برنامه ما، بر درک وضعیت کنونی کشور و تحولات جدید جهانی، و محاسبه امکانات واقعی و راه‌های موثر برای تامین منافع ملی مردم ایران و تامین نیازهای رشد شتابان اقتصادی - اجتماعی کشور متکی است .

سیاست خارجی برنامه ما بر درک همپیوندی های جهانی ، ضرورت صلح ، همزیستی مسالمت آمیز و همکاری و همیاری سازنده در مناسبات بین‌المللی و ضرورت دفاع از حقوق بشر و از آزادی و به‌روزی همه ملل جهان متکی است .

بر این پایه ، سیاست خارجی برنامه ما اصول زیر را بکار میبندد :

۱- کاربست سیاست خارجی مستقل ، ملی و مترقی ، با مضمون دفاع از منافع ملی مردم ایران و حمایت از صلح و دموکراسی و عدالت در جهان .

۲- پرهیز قاطعانه از بلوک بندیهای سیاسی - نظامی و شرکت در جنبش غیر متعهدها ، با رعایت اکید اصول عدم تعهد .

۳- گسترش مناسبات دوستانه و همکاری و همیاری سازنده با همسنة کشورهای جهان ، به ویژه بسط این مناسبات با کشورهای پیشرفته صنعتی . با هدف بهره‌مندی از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی و تامین امکانات ضرور برای رشد اقتصادی - اجتماعی کشور .

۴- کاربست مشی مسالمت آمیز ، مقتدر و موثر برای خنثی کردن گرایش ابرقدرت‌های مداخله‌گر جهت کنترل رشد و اقتدار ایران و تحمیل زورمدارانه منافع و مقاصد خویش به کشور ما و کل منطقه . این مشی مکمل سیاست ما در گسترش همه جانبه مناسبات سازنده و برابر حقوق‌انسانه اقتصادی - سیاسی با دول فوق است .

۵- پیروی از اصول همزیستی مسالمت آمیز در مناسبات با دیگر

کشورها .

۶- دفاع از صلح و خلع سلاح در جهان ، و تبدیل ایران به يـنك  
عامل موثر صلح در منطقه .

۷- مبارزه در راه لغو پیمانهای امپریالیستی و بسیار خطرآفرین  
ناتو و ورشو ، و در راه لغو دیگر بلوک‌بندیهای نظامی .

۸- مخالفت با مداخلات سیاسی- نظامی هر يك از دولت‌ها در اموری  
ملتها .

۹- حمایت از سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای بین‌المللی مدافع  
صلح و حقوق بشر .

۱۰- دفاع از منشور جهانی حقوق بشر ، بیانیه پناهندگی مصوب  
سازمان ملل ، تعهدنامه ژنو در باره حقوق پناهندگان و آوارگان و دفاع از  
منشور سازمان ملل علیه نازیسم و ایدئولوژیهای تمامیت‌گرا ، در مناسبات  
با سایر کشورها .

۱۱- حل و فصل مشکلات بین ایران و همسایگان و تامین صلح پایدار  
میان ایران و عراق .

۱۲- حمایت از يك افغانستان آزاد و دموکراتیک و بدور از سیطره و  
نفوذ قدرتهای خارجی ، گسترش همه‌جانبه همیستگی با کشور بن‌برادر  
و کمک به تقویت بنیه اقتصادی آن .

۱۳- گسترش مناسبات با خلقهای ایرانی تبار و همفرهنگ .

www.iran-archive.com

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)